

# DIE FREIHEIT FÜHRT DAS VOLK



## *La Liberté guidant le peuple*

## آزادی راهبر مردم

ژاله احمدی، ژوئیه ۲۰۱۸

اعلام خروج آمریکا از تعهدنامهٔ برجام و تهدید به بایکوت اقتصادی ایران از طرف ترامپ، برای جمهوری اسلامی موقعیت مناسبی فراهم کرد تا اذهان عمومی را از قیام مردم و دختر خیابان انقلاب در دی‌ماه ۱۳۹۶، به سمت خطر آمریکا و اسرائیل منحرف گرداند. کارائی ارباب با شعارهای عام "مرگ بر امپریالیسم" و "مرگ بر صهیونیسم" در عمل تجربه شده بود: با این شعارها ضدانقلاب ایران به قدرت رسیده، با شعارهای "مرگ بر بی‌حجاب"، "مرگ بر کمونیسم" و "مرگ بر منافق" حکومتی برپا و مستقر کرده بود. از آن پس نیز اسم آمریکا که معادل با تجاوز به "خاک وطن" بود، مثل جادو عمل کرده، حافظ نظام جمهور جنایتکاران بود. هرچند که ایران جمهوری اسلامی همواره مورد تهدید بود، جنگ و ویرانی اما نصیب کشورهای دیگر می‌شد. این بار همراه ترامپ، نوبت ایران بود یا باز هم نبود، بر زمین واقعی قیام مردم در دی‌ماه ۱۳۹۶، عاملی تعیین‌کننده در اتخاذ سیاست‌های فرصت‌طلبانه بود. برای اصلاح‌طلبان سر موضعی، خطر حملهٔ آمریکا پوششی بود بر ترس از وقوع یک انقلاب. این دسته راه نجات را کمافی‌السابق در اصلاح رژیم جمهوری اسلامی دانسته، بر شدت حملهٔ تبلیغاتی علیه اپوزیسیون افزودند. اصلاح‌طلبان "موقعیتی"، متشکل از افرادی که همیشه و با هرسیاستی که در پیش می‌گیرند، در نقش ثابت دلسوز

و قیّم مردم ایران ظاهر می‌شوند، با اذعان به اصلاح‌ناپذیری رژیم، نه فقط از حمله یا هر نوع دخالت آمریکا، بلکه از فروپاشی نظام، یا سقوط رژیم با یک انقلاب بدون رهبری و از آینده ایران بدون جمهوری اسلامی ترسیدند. این‌گونه اصلاح‌طلبان که همچنان به بازی در نقش تحلیل‌گر سیاسی نیز ادامه می‌دهند، موضع خود را نیز تکرار کرده، با ستودن این یا آن جنایتکار و شرکایش، و با استناد به مفاهیم از معنا تهی شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مثل خود کلمه "جمهوری"، گذار مسالمت‌آمیز به نظامی سکولار و دموکراتیک در تعامل با رژیم و از طریق فراندوم را، آلت‌رناتیوی در مقابل جنگ معرفی کردند. این "آلت‌رناتیو" برای برخی از فعالین سیاسی رادیکال درست همان چیزی است که توجیه‌کننده ترس از حمله آمریکا بود: ایجاد جبهه‌های متحد برای تداوم بخشیدن به حاکمیت نظام. نگرانی بخشی از گروه‌ها و فعالین چپ از مداخله آمریکا، فرصت‌طلبی سلطنت‌طلبان، لیبرال‌ها و مجاهدین و ساخت و پاخت آن‌ها با آمریکا بود.

بخشی از چپ انقلابی ایرانی در تبعید، بیش از یک دهه است که مبارزه با امپریالیسم را در همبستگی با خلق مسلمان علیه آمریکا و اسرائیل خلاصه کرده است. این همبستگی در برنامه ۸ مارس ۲۰۱۵، در برلین در حرکت انفرادی یک زن به کمال متحقق شده بود: یک زن کمونیست جوان ایرانی تازه از وطن گریخته، روی صحنه رفت، دستمال فلسطینی را از گردن باز کرده، روی سر انداخت و بست؛ حضار انگشت بدهان مانده، برگزارکنندگان مات و مبهوت. این دسته از کمونیست‌ها، شاید ندانسته و ناخواسته، همچنان به خیال تأثیر گذاشتن بر سیاست جهانی، با جمهوری اسلامی، حزب‌الله شیعه خاورمیانه و هم‌پیمانان آنان همصدا می‌شد.

تبلیغات حکومت اسلامی برای جذب مردم و ایجاد یک جبهه واحد مقاومت علیه آمریکا، مؤثر واقع نشد. پاسخ مردم به این شعارها در تظاهرات مردم ایران در شهرهای مختلف چنین منعکس می‌شد: "دشمن ما همینجاست، بیخود می‌گن آمریکاست" و "دشمن من همینجاست، الکی می‌گن آمریکاست" (راديو فردا- ۳۱ فروردین ۱۳۹۷).

بخشی از اپوزیسیون با علم به اهداف امپریالیستی آمریکا و باتوجه به جنبش دی‌ماه، در این موقعیت، شانس برای سرنگونی جمهوری اسلامی دیده، یا که شرایط درونی و بیرونی را برای "دگرگونی نهائی" آماده می‌دید، که همانا تنها راه جلوگیری از یکه‌تازی امپریالیسم آمریکا می‌بود. منظور از "دگرگونی نهائی" بازگشت به گذشته بود یا رهائی از قید استثمار و ستم سرمایه‌داری و یا که نابودی سیستم مردسالاری با اولویت این یک یا آن یک، همه منوط به رهائی از جمهوری اسلامی بود.

برای من و همه آن‌ها که برآمد انقلاب ایران و شکست آن را فراموش نکرده‌اند، نگاهی به جنبش دی‌ماه و بررسی عکس‌العمل اپوزیسیون و ارزیابی عوامل درونی شکست انقلاب ایران، مقدمه‌ای ضروری برای یک دگرگونی بنیادین است. متن حاضر مشارکتی است در این باب.

دی‌ماه ۱۳۹۶ جامعه ایران شاهد صحنه‌هایی شد که یادآور روزهای انقلاب ۱۳۵۷ بود. نه تنها زمامداران و اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی بلکه از زنان "کنشگر مدنی" گرفته تا زن و مرد چپ انقلابی را غافلگیر کرد. میان این نسل بپا خواسته و نسل انقلاب ۱۳۵۷ قریب چهار دهه فاصله بود؛ دهه‌هایی که با تمهیدات حکومت و در

گذر از این نسل به نسل بعد، تاریخ انقلاب ایران از حافظهٔ جمعی زودوده شده، فاصله میان دو دوران قبل و بعد از انقلاب را به اندازهٔ قرون از هم جدا می‌کرد.

تصاویر وقایع دی‌ماه از همان آغاز انتشار، مورد دوگونه ارزیابی از سوی اپوزیسیون بودند. تصویر جمعیتی علیه جمهوری اسلامی متشکل از زن و مرد، با اکثریت مردان، با هر تفسیری، عموماً شایستهٔ حمایت بود؛ در عمل، در حرف یا حتی در سکوت. تصاویر "دختر خیابان انقلاب" و "دختران خیابان انقلاب"، برافکنده حجاب جمهوری اسلامی در ملاء عام، با تردید نظر می‌شد؛ با همان تردیدی که چهار دهه پیش، مردان زمان انقلاب ۱۳۵۷، حتی چپ انقلابی، به تظاهرات پنج روزهٔ بیش از ده هزار زن (۱۲-۸ مارس ۱۹۷۹ / ۲۲-۱۷ اسفند ۱۳۵۷) علیه فتوای حجاب خمینی، علیه استبداد و برای آزادی، نگریست.

تا آن روز و بعد از آن، حضور همین زنان در هر تظاهراتی، همانند حضور مردان، صرفنظر از جنسیت و خاستگاه طبقاتی مورد استقبال بود. در تظاهرات روز کارگر (اول ماه مه ۱۹۷۹ / ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸)، روز قدرت نمایی نیروهای چپ، حدود نیم میلیون زن و مرد در خیابان بودند. دسته‌های لات و چاقوکش طرفدار حزب‌الله که در روزهای تظاهرات زنان با پنجه بوکس و زنجیر به زنان حمله کرده بودند، در مقابل این جمعیت جرأت از دست داده، در حاشیهٔ تظاهرات شعار می‌دادند: "سوسولا دست نزنین، النگوهاتون میشکنه!"

از آن زمان قریب چهار دهه گذشته بود که مردی ساده دل با دیدن تصویر دختران خیابان انقلاب، تردید مردانه را با زبانی ساده در فیس بوک بیان کرد: "وقتی که مادری زحمتکش نگران بچه گرسنه‌اش هست، حجاب برایش مطرح نیست. من با زنی که دستش پر از النگو است و حجاب بر می‌کند کاری ندارم." که ترجمه‌اش به زبان خمینی "زنان آریامهری" و به زبان سیاسی، زنان بورژوا است که خواست شان خواست زنان کارگر و زحمتکش نیست.

نگاهی دیگر لازم بود تا ببیند که تصویر صامت زنی سربرهنه در ملاء عام، ایستاده بر سکوئی بلند در خیابان انقلاب، پرچمی در دست از حجابِ آویخته بر سر چوب، تظاهرات خودجوش مردم علیه جمهوری اسلامی در دی‌ماه را معنای بخشد، به همانگونه که نزدیک به چهار دهه بعد از گردن زدن ال‌مپ دو گوژ (تدوین کنندهٔ بیانیهٔ برابری زن و مرد و شهروند زن - ۱۷۹۱) در سال ۱۷۹۳، رهبری سمبولیک جنبش خودانگیختهٔ ۱۸۳۰ فرانسه در "تابلوی آزادی راهبر مردم"، اثر اوژن دولاکروا در پیکر یک زن تجسم می‌یابد. زنِ تابلوی نقاشی مخلوق هنرمند بود، با نام "ماریان"، سمبل انقلاب فرانسه؛ جایش در نمایشگاه بود و در موزه. دختر خیابان انقلاب واقعی بود با نامی واقعی که در این خیابان و آن خیابان، در این شهر و آن شهر متکثر می‌شد، و ادار به عکس‌العمل می‌کرد.

عکس‌العمل علنی و عمومی در ایران، نادیده گرفتن بود و گه گذار اشاره‌ای به تصدیق؛ دستگیری دختران خیابان پیش چشمان مردم تماشاچی صورت گرفت. واکنش‌های حمایتی عمومی در خیابان‌های شهرهای تبعید استثنائی بود بر قاعدهٔ سکوت. زنان در شهرهای تبعیدشان همهٔ امکانات ممکن را برای حمایت از حرکت دختران خیابان انقلاب بکار بردند.

برای بسیاری از مردان سیاسی چپ، این حرکت برخلاف تظاهرات سراسری دی‌ماه، بیش از حس همبستگی برانگیزنده نگرانی بود. ابراز نگرانی مردان جز موارد نادری نظیر معرفی حرکت زنان بعنوان "ترفند رژیم برای انحراف افکار عمومی بخصوص زنان از قیام برای سرنگونی"، اغلب دوستانه و اندرزگونه بود.

برخوردهای اولیه سرانجام به بحث کهنه درباره اولویت بین خواست آزادی و عدالت اقتصادی-اجتماعی تحول یافت. سکوت ناشی از سرگردانی اما همچنان غالب بود. مردانی که دهه‌ها در عین مخالفت جدی با اصلاح‌طلبان، "جنبش" اصلاح‌طلبانه زنان موسوم به "فمینیست" داخل کشور را ستوده بودند، جای خودشان را در این ماجرا پیدا نمی‌کردند.

در ۶ دی‌ماه ۱۳۹۶، چهار دهه بعد از خاموش کردن صدای زنان ایران در روز بین‌المللی زن در سال ۱۳۵۷، فریاد آزادیخواهی زنان ایران در حرکت انفرادی دختر گمنام خیابان انقلاب تجسم یافت که آغاز را یادآور شد، مرزبندی کرد و راهبر شد، و بی‌کلام تکرار کرد: "حق ما حق شماست/ مردم به ما ملحق شوید"

بسیاری از مردان روشنفکر و مبارز زمان انقلاب، پیروزی نیروهای زن ستیز در تحمیل حجاب را به ضعف و ناآگاهی زنان ایران نسبت دادند. حقیقت امر خلاف این گونه داوری‌ها بود که خود از پیش‌داوری‌های جامعه مردسالار ایران نشأت می‌گرفت. باور به قدرت زنان چنان بود که ترس از زن در سرسخت‌ترین نمایندگان مذکریت-خمینی و پیروان لات و حزب‌اللهی او، به ترسی بیمارگونه (فوبی)، تبدیل شده بود. وضعیت زنان ایران برای حزب‌الله نه تنها در سال ۱۳۵۷، بلکه تا امروز از مهمترین نشانه‌های فرارسیدن آخرالزمان است. در آگاهی عوام نشانه فرارسیدن آخرالزمان غیرقابل تشخیص بودن زن و مرد از یکدیگر بود.

صاحب‌نظران حوزه - پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه [Hauzah.net](http://Hauzah.net) / مجله شمیم یاس، آبان ۱۳۸۲، شماره ۸ / در مقاله زن، انتظار، ظهور (۲) زیر عنوان نقش زنان در حکومت‌های قبل از ظهور، نشانه‌های فرارسیدن آخرالزمان را چنین شرح می‌دهند: زنان بطور مستقیم بر مردم فرمانروایی کرده و رهبری یا ریاست کشور را به دست می‌گیرند. زنان با استفاده از نیروی خارق‌العاده خویش، فرمانروایان و سران کشور را به زیر سلطه خود می‌برند تا آنان طبق نظر و عقیده آن‌ها عمل نمایند. اخباری که از معصومین (علیهم‌السلام) وارد گردیده، بر رشد و تسلط زنان بر امور سیاسی در آخرالزمان اشاره دارد. حضرت علی (علیه‌السلام) در این زمینه می‌فرمایند: "زمانی خواهد آمد که افراد فاسد و زناکار به ناز و نعمت رسند و انسان‌های با انصاف ضعیف می‌شوند. پرسیدند که این دوره چه وقت خواهد بود؟ فرمود: آن گاه که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط شوند و خردسالان به فرمانروایی رسند." همچنین امام صادق (علیه‌السلام) طی حدیثی طولانی که به بیان نشانه‌های ظهور پرداخته‌اند، در این مورد می‌فرمایند: "... (در آن زمان) زنان بر ملک تسلط می‌یابند و بر هر امری استیلا پیدا می‌کنند. و زنان را می‌بینی که بسان مردان، مجالس (کنفرانس) راه می‌اندازند." در ادامه پیش‌بینی می‌شود که: "آری جهان در آخرالزمان با رشد بی‌رویه نهضت‌های زنانه که برای اعتراض به پایمال شدن حقوقشان صورت می‌گیرد، روبرو خواهد شد و در انتها، تاریخ جهان شاهد تجربه‌ای جدید در عالم حکمرانی و سیاست خواهد بود. به هر حال، آنچه مسلم است در آخرالزمان، زنان حکومت را

به دست خواهند گرفت و پس از قرون متمادی، جامعه بشری از مردسالاری به سوی زن سالاری سوق داده خواهد شد. اما مطلب مهمی که نباید از نظر دور داشت، این است که طبق دسته‌ای از روایات، در آخرالزمان تعداد مردان کاهش چشمگیری می‌یابد و شاید به همین دلیل باشد که زنان در اکثر امور بر مسند قدرت خواهند نشست.

تبیان نت / Tabyan, net، بخش مهدویت، در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۹۱، تحت عنوان وضعیت زنان در آخرالزمان همین روایات را با کمی تغییر تکرار کرده، می‌نویسد: یکی از مسائلی که در حکومت‌های آخرالزمان مطرح است، بنا بر اخباری که از معصومان (علیه‌السلام) وارد گردیده است سلطه و نفوذ زنان در امور سیاسی می‌باشد. امیر مؤمنان (علیه‌السلام) می‌فرماید: "... و آن هنگامی است که زن‌ها مسلط شوند، کنیزان تسلط پیدا کنند و کودکان حکومت کنند." "هنگامی که زنان بر تخت سلطنت چیره شوند و بر هر مردی چیره باشند و جز خواسته‌های آن‌ها عملی نگردد." امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند: "و زنان را می‌بینی که بسان مردان مجالس (کنفرانس) راه می‌اندازند." حضرت علی (علیه‌السلام) در بیان نشانه‌های ظهور می‌فرمایند: "زنان در آخرالزمان به خاطر حرص به دنیا در کسب و کار همسران خود شرکت می‌نمایند." امام علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند: "ظاهر می‌شوند در آخرالزمان که بدترین زمان هاست، زنانی که در عین لباس پوشیدن لخت و عور هستند" در هر دوسایت از محمدابن مسلم نقل می‌شود: "به امام باقر (علیه‌السلام) عرض کردم: قائم شما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ امام (علیه‌السلام) فرمودند: آنگاه که مردها خود را شبیه زنان نمایند و زن‌ها شبیه مردان شوند، آنگاه که مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان." و بر اساس این اخبار نتیجه‌گیری می‌شود که: "با مقایسه اخباری که در مورد زن آخرالزمان به ما رسیده و وضعیت کنونی زن از حیث اجتماعی و اخلاقی، بین زن امروز و زن آخرالزمان شباهت بسیاری دیده می‌شود." و در باب رواج فساد غرب توسط زنان بدحجاب و بزک کرده که باعث انحطاط جوانان اند می‌نویسند.

گذشته از نتیجه‌گیری‌های این دو سایت که آشکارا مواضع حزب‌الله در روبرویی با جهان امروز است، اگر موثق بودن منبع و مستند بودن آن‌ها در تاریخ قرون وسطی فقط مورد تردید است، نزدیکی آن‌ها به داستانسرایی‌های بنیادگرایان پروتستان اوائل قرن بیستم در ایالات متحده آمریکا، در مضمون و شیوه بیان، انکار ناپذیر است:

۱۹۱۰ - Westen Recorder: "باید همواره دعا کنیم که از دست زنان نرینه و مردان زن صفت رها شویم"

۱۹۱۱ - Western Recorder: "اگر یک بار مرزهایی که توسط خدا نهاده شده‌اند زیر پا گذاشته شوند به شهر سدوم نزدیک شده‌ایم."

۱۹۱۴ - Our Home: "وای به حال این جهان اگر این‌ها (زنان)، به آرزویشان که رهبری است برسند."

۱۹۷۹ - Weyrich، از رهبران Neue Rechte ایالات متحده آمریکا: "کسانی هستند که یک نظم سیاسی می‌خواهند، اما این‌ها لزوماً مارکسیست نیستند. این‌ها که تجسم جنبش‌های رهایی بخش می‌باشند بر این باورند که کلید به دست آوردن قدرت سیاسی آینده، در دگرگونی خانواده سنتی و قبل از هر چیز در پائین آوردن نقشی است که مرد یا پدر در داخل خانواده سنتی ایفا می‌کند."

مطالبه حقوق برابر زن و مرد برای بنیادگرایی مسیحی اوائل قرن به معنی کوشش برای براندازی مسیحیت بود که اوبرعلیه اش هشدار داده بود: بترسید از این "طایفه زنان نرینه" که با خواست "برابری جنسیتی"، "خواهان نابودی اصول مسیحیت هستند."

۱۹۷۹ - Jerry Fauwell، از نو بنیادگرایان پروتستان: "قانون برابری حقوق زن و مرد با بنیاد جامعه برخورد دارد." او معتقد است که "فمینیست‌ها حمله‌ای شیطانی علیه خانه و خانواده را آغاز کرده‌اند" فوری‌ترین خواست او این است: "زنان را باید در هم کوبید، برای این کار ابتدا باید متمم قانونی برابری حقوق را برداشت" The American Christian Church در بیانیه‌ای می‌نویسد: "شیطان رهبری جنبش رهایی بخش را بدست گرفته و از هیچ کاری ابا ندارد." (ترجمه نقل قول‌ها از ژاله احمدی، مقاله فمینیسم اسلامی) دهه شصت و هفتاد میلادی خبر از یک نا آرامی و یک دگرگونی بزرگ می‌دهد، ناآرامی‌ای که بنیادگرایان رنگارنگ اوایل قرن خطرش را در فمینیسم بعنوان خطر شماره ۱، یکصدا و هماهنگ هشدار داده بوند، هرچند خطر هنوز نه در درون بلکه خطری بیرونی بود. بنیادگرایی مسیحی در ایالات متحده زنان انگلیسی را بانی ناآرامی می‌داند و می‌گوید: "وضعیت در انگلستان خطیر است. به نظر می‌رسد این ابزارهای شیطان از هیچ کاری ابا ندارند ... آشکار است که چگونه شیطان زنان را مورد استفاده قرار می‌دهد و آن‌ها را در نزدیک روز قیامت به انجام اعمال جادوگرانه وامی‌دارد."

بنیادگرایی سنتی اوائل قرن بیستم ایرانی هنوز خود را با دشمن مجسم روبرو نمی‌دید. شیخ فضل الله نوری در مقابل خطر آلودگی از جانب "کفرستان" هشدار می‌داد و به خطر برابری که باعث فساد و فحشاء و اشاعة سفلیس می‌شد. او هنوز نه منکر کل تاریخ بود و نه مخالف وضع موجود. برعکس، او خواهان حفظ وضع موجود بود؛ طرفدار مذهب و سنت بود. همانند خمینی دهه ۴۰ شمسی / ۶۰ میلادی.

نتیجه‌گیری اسلامی بخش مهدویت "از اخبار رسیده" در قرن بیست و یکم میلادی، برای شوراندن احساسات ضدزن موجود در جامعه امروز، همان نقشی را داشته و دارد که "Protokolle der Weisen von Zion" درباره توطئه یهودیان برای تسلط بر جهان که در اوائل قرن بیستم توسط مخالفان اصلاحات قانونی به نفع یهودیان در غرب، بعنوان پروتکل‌های اولین کنفرانس صهیونیست‌ها در سال ۱۸۹۷ در بازل، جعل و منتشر شد. (اولین نسخه به زبان روسی به تاریخ ۱۹۰۳، در اوائل دهه ۱۹۱۹ به زبان آلمانی منتشر شده، یکی از منابع هیتلر در کتاب نبرد من در سال ۱۹۲۵ بود). هرچند که در سال ۱۹۲۱ جعلی بودن سند آشکار شد، باور به آن نه فقط از جانب مسیحیان بلکه از طرف مسلمانان ادامه داشت. این سند جعلی در ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵، سال‌های اولیه حکومت نازی در آلمان، تجدید چاپ می‌شد و تا امروز بنیاد ایدئولوژی‌های آنتی سمیتیزم مدرن - ضد کمونیسم، و بنیادگرایی مذهبی مدرن - ضد فمینیسم، است. اهمیت این سند در پروپاگاندای آلمان نازی علیه یهودیان در دهه سی قرن بیستم، متفاوت ارزیابی می‌شود. آنچه که مورد اختلاف نیست استفاده هیتلر از شیوه‌های حساب شده تبلیغ است: کار مستقیم روی احساسات مردم، - استفاده از زبان عامه فهم، مثل بکاربردن نام‌های هیولای زهرآگین، قارچ سمی،

شیطان در هیئت انسان برای یهودی، - انتخاب موضوعات کم و ساختن دو قطب خوب و بد، مثل نشانیدن "یهودی" و "بلشویک" در کنار هم و در مقابل "آریائی"، - تکرار بعنوان ابزاری مؤثر برای باوراندن حتی دروغ. بعد از شکست نازی، تبلیغ علنی ضدیهود در غرب قانوناً ممنوع شد. اصلاحات قانونی به نفع زن در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی که حاصل مبارزات زنان و اوج آن در سطح بین‌المللی بود، چهرهٔ جوامع را دگرگون کرد. خطر دیگر خطر بیرونی نبود. فراکسیون نیرومند "اتحاد برای احیاء" در آمریکا بیش از گذشته بر این پای فشرده که باید قوانین انجیل را بر جامعهٔ آمریکا تحمیل کرد و "حکومتی الهی" برقرار نمود و در آن همجنس‌گرایان، زناکاران کفر گویند، منجمان و کودکانی که قابل آموزش نیستند، معدوم گردند.

در ایران دههٔ چهل ش / شصت م، خمینی، هم اتهام توطئهٔ یهودیان علیه اسلام و هم زبان ضدزن عوام را برای پروپاگاندا بکار می‌برد، که در سندی از قرن بیستم به نام صحیفهٔ نور ثبت است. خمینی برنامهٔ اصلاحات شاه در جهت برابری زن و مرد را توطئهٔ یهودیان می‌پنداشت. او در یکی از نامه‌های نصیحت‌گرانه‌اش خطاب به شاه نوشته بود: "... مگر یهودی شده‌ای"، او باور داشت وقتی که می‌گفت: "مملکت با برنامه‌های اسرائیل درست نخواهد شد." خمینی در تاریخ ۹ / ۱۱ / ۱۳۴۱ گفته بود: "آن‌ها (زنان) را وارد کردید در ادارات. ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند، آن اداره فلج شد ... زن اگر وارد دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند. می‌خواهید استقلال تان را زن‌ها تأمین کنند؟" او به دولت وقت هشدار داده بود: "دولت مذهب رسمی کشور را ملعبهٔ خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده، در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث، طلاق و مثل این‌ها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است." و در سال ۱۳۴۲ علیه تساوی زن و مرد هشدار داده، می‌گوید: "از سخط خدای تعالی بترسید!"

ورود مجدد بنیادگرایان مذهبی به صحنهٔ سیاست نتایجی یکسان نداشت. در حالی که برقراری "حاکمیت الهی" با قوانین انجیل آرزویی موهوم باقی ماند، ایدئولوژی بیمارگونهٔ بنیادگرای اسلامی در فرصت استثنائی انقلاب ایران، فرصتی بی‌مانند برای حضور در عرصهٔ سیاسی ارائه نمود.

در دههٔ هفتاد میلادی، کمتر از چهار دهه بعد از سقوط نازی، پیشگویی‌ها به حقیقت پیوسته بود. در آستانهٔ انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ مدت‌ها بود که نشانه‌های نزدیک شدن آخرالزمان ظاهر شده بود. زنان وزیر و وکیل، پلیس و افسر ارتش بودند، از این بدتر اینکه یک زن وزیر آموزش و پرورش و یک زن دیگر وزیر زنان بود، بدتر از آن زنانی بودند که عین مردها علیه حکومت می‌جگیدند؛ بدترینشان زن‌های کمونیست بودند که نه فقط علیه حکومت، بلکه علیه دین، برای آزادی و برابری می‌جنگیدند. کلک این زن و آن زن، یا این دسته و آن دسته را می‌شد کند؛ مشکل کار، جنس زن بود، جنس مستعد فساد، که فاسد شده بود.

مطهری، ایدئولوژ بنیادگرای اسلامی که بر وابستگی امر مشترک به غرب واقف و در جریان مذاکرات نمایندگان خمینی با غرب بود، در نامه‌ای به آدرس خمینی در پاریس، او را از تکرار حرف‌های سال‌های چهل برحذر داشته،

یادآور شده بود که با توجه به وضعیت کنونی جهان، مخالفت با حقوق زنان، بخصوص حق رأی صلاح نیست. گزارش این نامه در نشریه زن روز به چاپ رسید. از ذکر تاریخ و شماره مربوطه معذورم، زیرا که فتو کپی آن را در جریان دستگیری در پاییز ۱۳۵۹ از دست دادم).

خمینی خود می‌دانست که فکر نابود کردن زنان همانقدر ناممکن است که جداکردن ارگان‌های تناسلی و سایر ارگان‌های مفید از بدن زن و فعال نگه‌داشتن آن‌ها. زن در ذهنیت خمینی هم زمین بود، وجودش برای کشت آدم ضروری، هم وسیله‌ای بود برای دفع شهوت، ارتش کار مجانی بود در خانه، و در کشاورزی و دامداری در بیرون، ارتش ذخیره بود برای هرکاری که لازم بود: در بیمارستان، اداره و کارخانه. او می‌دانست که لشکر اسلام در جبهه‌های "حق علیه باطل"، بدون حمایت زنان، از پیش شکست‌خورده بود. باید آن‌ها را تنها با به بند کشیدن در هرجا که به خدمت مشغول بودند، از جامعه جدا می‌کرد.

نظریه حجاب مطهری می‌توانست نقشی تعیین‌کننده در تغییر موضع خمینی، از مخالفت با حق رأی زنان در سال ۴۲-۱۳۴۱، به مخالفت با بی‌حجابی، داشته باشد. برطبق این نظر تنها راه حذف زنان، در گتو کردن آن‌ها در همه اماکن عمومی موجود و کنترل مستقیم آن‌ها بود. دخالت در حیطه خصوصی مردان و سلب حق کنترل آن‌ها بر زنانشان، با حقوق خانواده در شریعت جبران می‌شد. اجرای این برنامه نه فقط به همکاری مردان، بلکه به همکاری زنان در مراکز تولیدی، اداری و آموزشی نیاز داشت، همانطور که پلیس زنانه برای پیگرد و سرکوب زنان متخلف در خیابان و نگهبانی در زندان ضروری بود. علاوه بر زنان متحجر و قدرت‌طلبی مثل زهرا شجاعی، عضو ستاد استقبال از خمینی، و زنان فرصت‌طلبی مثل فریبا ابتکار که به مصلحت معصومه، و زهره کاظمی که بنا به موقعیت زهرا رهنورد شد، دسته‌ای از زنان خانواده‌های مذهبی در پیروی از "امام"، نه تنها راهی برای خروج از انزوا می‌یافت، بلکه کنار قدرت می‌رفت و کسی می‌شد. نفراتی که کم بود را می‌شد به راحتی رشوه داد و ارزان خرید. زن دارائی بزرگی بود که باید به هر قیمت حفظ می‌شد.

توجیه کشتار هزاران زن در ۶۱ - ۱۳۶۰ را می‌توان در صحیفه نور جست، جایی که خمینی در ۲۲ اسفند ۱۳۶۱ می‌گوید: این "زن‌های کذا و کذا"، "آن‌ها در طول این مدت که رها بودند در بین مردم، جز فساد ایجاد نکردند." نه جدا کردن "زن‌ها" از "مردم" در کلام و نه کشتار زنان در عمل، پدیده‌ای قرون وسطائی است، و نه گفته خمینی که چنین ادامه می‌یابد: "کسانی که شما از آن‌ها تقلید می‌کنید دارند به آسمان می‌پرند، شما به زن‌ها ور می‌روید؟"

از این گفته در می‌یابیم که خمینی نه مخالف دست آوردهای مدرن غرب بطور کلی، بلکه مخالف آزادی و برابری، در مرکز آن، آزادی و برابری برای جنس زن بود که از غرب به ایران سرایت کرده بود. خمینی با رساله‌ها و کتاب‌های زنان غرب در باره برابری زن و مرد، نوشته ماری لوژار (۱۶۲۲ م)، اولمپ دو گوژ (۱۷۹۱ م) و مری وول ستون گرافت (۱۷۹۲ م) آشنا نبود، اما می‌دانست که کار زیر سر زن غربی است. او از کت میل و امثالهم که از خواست برابری گذر کرده، اختیار بدن خودشان را بدست گرفته بودند، نشنیده بود. اسم مشترک فمینیست‌ها برای او، زن



غربی بود، که الگوی زن ایرانی شده بود؛ هرچند در پنداشت او قبل از اسرائیل، این کمونیست‌ها بودند که کفر برابری غربی را در ایران رواج دادند، اما مشاورانش به گوشش رسانده بودند که بدون ساکت نگه داشتن کمونیست‌ها، کار پیش نمی‌رود. از خود زن‌ها می‌شد شروع کرد که ماده‌ای مستعد برای همکاری و مشارکت در توطئه اسرائیل، کمونیست‌ها و غرب داشتند.

خمینی به محض رسیدن به قدرت، با اعلان جنگ بی‌امان علیه زنان، مثل مغناطیس همه ذباله‌های زن ستیز تاریخ مردسالار ایران را به خود جذب کرده، زن ستیزی پنهان در ناخودآگاه مردان متمدن را بیدار کرده، خود به پیشاهنگ جنبش ضد فمینیستی جهان تبدیل شد.

خفیف جلوه دادن دشمن یکی از تاکتیک‌های جنگی است که خمینی نیز علیه زنان بکار برده، با حذف، تحریف و جعل تاریخ قدیم دوران اسلام، آن‌ها را مظلوم و آلت دست بیگانه معرفی کرد، تا مردسالاری را که در همه اشکالش از جمله نوع اسلامی‌اش بر دوگونگی طبیعی جنسی استوار بوده و با خشونت بر زنان اعمال شده راه، امری جاوید - طبیعی، الهی و جهانشمول جلوه دهد. مدارک ناچیز موجود خلاف این ادعا است.

### قرن اول تا هفتم هجری:

"ذکر النسوة المتعبدات الصوفیات" اثر ابو عبدالرحمن محمد سلمی از صوفیان و متخصصان تصوف، آشنا به معارف اسلامی در قرن چهارم و پنجم هجری (۴۱۲ - ۳۲۵ هجری) است که در آن ذکر ۸۰ زن صوفی و عارف را از منابع موجود در زمان خود گردآوری کرده است. یکی از منابع او ابن جوزی است که بعضی از زنان عارف را که نامشان فراموش شده، با عنوان مجهولات الاسماء یاد می‌کند. نویسدگانی چون ابن جوزی در صفه‌الصفوه و جامی در نفحات الانس و مناوی در کواکب الدریه به کتاب سلمی اشاره داشته و از آن استفاده کرده‌اند. این کتاب برای قرن‌ها گم شده بود. نسخه‌ای از آن در سال ۱۹۹۱ در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه ریاض عربستان سعودی کشف شد. ترجمه و بررسی این کتاب از ترجمه انگلیسی به فارسی توسط دکتر مریم حسینی تحت نام نخستین زنان صوفی در سال ۱۳۸۵ / ۲۰۰۶ م به چاپ رسیده است.

منبع دیگری که من در اختیار داشتم تذکره‌الاولیاء اثر شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری است. تاریخ تولد او نامعلوم است. به احتمال قریب به یقین او در سال ۶۱۸ هجری در کشتار مردم نیشابور به دست مغولان کشته شده است.

از مطالعه این منابع مستفاد می‌شود که زنان عارف و صوفی در قرون اولیه ظهور اسلام، در عرفان راه خروجی برای رهایی از سیستم سلسله مراتبی جنسی می‌جستند. دیدگاه این زنان از ذکر روایات در این منابع که با نقل قول از این زنان همراه است قابل دریافت می‌باشد.

از عباسه طوسی نقل شده است که "چون فردا در عرصات آواز دهند که: یا رجال! اول کسی که پای در صف رجال نهد مریم بود."

هرچند رهبانیت و تجرد در اسلام منع شده است، عده‌ای از عارفان زن، مجرد بودند. فاطمه نیشابوری عارف قرن سوم هجری که ذنون مصری او را استاد خود می‌دانست، خود، احمد خضرویه را به همسری برگزیده، از او خواستگاری کرده بود. زنان عارف و صوفی با جماعت‌های فتیان (جوانمردان) در نیشابور در ارتباط بوده، خود مؤسس حلقه‌های فتوت (زنان جوانمرد) بودند. از جمله آن‌ها فاطمه خانقهمیه است که سلمی او را از جوانمردان عصر خود معرفی می‌کند. ام‌العزیز معروف به هوره، پشمینه پوش بود و سلمی او را از طبقه فتیان می‌داند. خدیجه جهنیه (تاریخ وفات ۱۰۶۷ میلادی)، مؤسس انجمنی با نام "آئین فتوت زنان" بود.

زنان عارف مجرد در قرون اول، دوم و سوم هجری، آزادی را در درون، استقلال را در بیابانگردی و زندگی در صومعه‌های زنان و در خارج از جامعهٔ مردسالار می‌جستند. از زنان صوفی عده‌ای اشعار عارفانه سرودند. رابعه عدویه، ریحانه والهه، شعوانه ابلیه، عثمانه، ذکّاره، رابعه بنت اسماعیل، فاطمه ام‌الیمین، تحفه، میمونه، آسیه و حیّونه زنانی هستند که اشعاری از ایشان بر جای مانده است. برخی از این زنان شاعر، بعنوان "عقلاء مجانین" ذکر شده‌اند. از آن جمله‌اند: ریحانهٔ والله، زهراء والهه، تحفه، آسیه بغدادی، عوسجهٔ واسطی، حیّونه والهه از اهواز، سلمونه از آبادان و میمونه السودا. آن‌ها به قول سلمی "احساسات تند و شور سوزان و بی پایان درونی خود را بی‌پروا بیان می‌کرده‌اند". ریحانه والهه، تنها از طرف برخی جزو این دسته یاد شده است، لقب والهه می‌تواند دلیلی بر شیدائی او باشد (این فرض که لقب مجانین نیز به همین معنی اشاره داشته باشد دور از حقیقت بنظر نمی‌رسد). تحفه، از دیگر عقلاء مجانین در شعری در شرح احوال خود چنین آغاز می‌کند: "ای مردم من دیوانه نیستم، اما مستم و دلم هشیار است. دست‌هایم را بستید درحالی که مرا گناهی جز عشق او و رسوائی آن نیست. من شیفته محبت یاری هستم و ...." (برگردان از عربی). تحفه چون برخی دیگر از این زنان، از جمله ریحانه و زهراء والهه عود می‌نواخت و اشعارش را با نوای سازش می‌خواند. برخی چون شعوانه آوازی خوب داشتند. در مورد هیأت ظاهری آن‌ها پشمینه پوش، سربرهنه، و بدون پوشش نقل شده است. از محمدبن مبارک صوفی نقل است: "کنیزی سیاه را دیدم که نه پوششی و نه گسترده‌ای همراه داشت".

دشمنی حزب‌الله با این زنان در دشمنی با رابعه عدویه متبلور می‌شود. رابعه ملقب به تاج الرجال متولد ۱۳۵-۹۵ هجری ق / ۱۳۲-۹۲ هجری ش، بر طبق تذکره‌الاولیاء عطار متولد ۱۰۰ تا ۱۰۵ هجری ۷۱۷ میلادی، از اولین زنان عارف جهان اسلام است. گناهان او در چشم حزب‌الله بزرگتر از عاقلان مجانین است. رابعه "آغازگر عرفان عاشقانه" و خود، شاعر است. او مانند برخی از آنان کنیزی آزاد شده بود. گروهی معتقدند که "بعد از آزادی به مطربی پرداخته بعد توبه کرد و به عبادت پرداخت. گروهی گویند که رابعه در مطربی افتاد و باز توبه کرد و در خرابه‌ای ساکن شد بعد از آن صومعه‌ای کرد". مطربی کرده بود یا به قول عده‌ای دیگر رامشگری، رابعه بعنوان استاد عارفان بزرگ اسلام در تاریخ اسلام ثبت شده است. فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره‌الاولیاء در جواب چرایی ذکر رابعه عدویه در صف رجال می‌نویسد: "در توحید، وجود من و تو کی می‌ماند؟ تا به مرد و زن چه رسد! ...". نقل است که حسن بصری گفت: "شبانه روزی پیش رابعه بودم و سخن طریقت و حقیقت می‌گفتم، چنان که نه بر خاطر من

گذشت که من مردم، و نه بر خاطر او گذشت که او زن است. آخر الامر چون برخاستم خود را مفلسی دیدم و او را مخلصی"، "نقل است که جمعی به امتحان پیش او رفتند و گفتند: همه فضایل بر سر مردان نثار کرده‌اند و کمر کرامت بر میان مردان بسته‌اند هرگز نبوت بر هیچ زنی فرود نیامده است. تو این لاف از کجا میزنی؟ رابعه گفت: "این همه که گفתי راست است. اما منی و خود دوستی و خود پرستی از گریبان هیچ زن بر نیامده است. ...". جایگاه او چنان بود که "سفیان ثوری (۹۷ / ۱۲۱ هجری) در مجلس رابعه عدویه حاضر می‌شده و از وی مسائلی می‌پرسیده و از حکمت‌های او نقل کرده است."

پاره‌ای از داستان‌سرایی‌ها در مورد اسطوره رابعه بر واقعیت رابطه او با اسلام مبتنی است. درباره او نقل است که وقتی دیگر به مکه می‌رفت. در میان بادیه کعبه را دید که به استقبال او آمده بود. رابعه گفت: "مرا رب البیت می‌باید، کعبه را چه کنم؟"، "نقل است که پس به بصره آمد، تا دیگر سال. پس گفت گر پار کعبه به استقبال من آمد، امسال من استقبال کعبه کنم .... در راه عذر زنانش پیدا شد. هاتفی آواز داد" و از ممنوعیت بعثت عذر زنانه گفت. "رابعه تافته شد. گفت: خداوند! مرا در خانه خود نمی‌گذاری. و نه در خانه خودم می‌گذاری، تا به بصره بنشینم. یا در بصره به خانه خودم بگذار، یاد در مکه به خانه خودم آر. اول به خانه سر فرو نمی‌آوردم، تو را می‌خواستم. اکنون خود شایستگی خانه تو را ندارم. این بگفت و بازگشت و باز (به) بصره آمد و در صومعه معتکف شد."

سایت پایگاه خبری فرق، ادیان و مذاهب در ۱۶ / ۲ / ۱۳۹۲ رابعه را "یکی از مهره‌ها در راستای انحراف عرفان به صوفی‌گری" معرفی کرده، در حمله به نور علی تابنده (نور علیشاه) قطب دراویش و با ارجاع به سخنرانی او در مجلس صبح یکشنبه ۱۳۹۲ / ۲ / ۱۵، گفته او مبنی بر اینکه، داستان‌پردازی با اصول تصوف جور در نمی‌آید را چنین تفسیر می‌کند: او با علم به الگو بودن و صنم بودن وی (رابعه) برای صوفیه در طی دوران‌های متممادی حیثیت این نماد را بباد داد و گفت "رابعه عدویه در شهر خودش خوشنام نبود و از او همچنین تصویری بعید است". من در آرشیو سایت مجذوبان نور به این سخنرانی و مکتوب آن برنخوردیم. مقدمه این بل گرفتن به یکسال پیش از آن بر می‌گردد. در ۹ / ۱ / ۱۳۹۲ در همین سایت، زیر تیتراژ "رسوایی علی تابنده در عید نوروز ۱۳۹۲" می‌خوانیم: در روز پنجشنبه مورخ ۸ / ۱ / ۱۳۹۲ نور علی تابنده، قطب فعلی دراویش گنابادی بدعتی بزرگ را در دین بوجود آورد. "فرقه ضاله گنابادی‌ها" یا همان دراویش ۱۲۱ بدعت‌هایی در دین وارد کردند که تا کنون در هیچ یک از فرقه‌ها و گروه‌های ضاله وجود نداشت! در تاریخ ۸ / ۱ / ۱۳۹۲ در جلسه‌ای که دکتر تابنده با بانوان دراویش داشت، مطلبی را بیان کرد که به تنهائی ناقوس رسوایی گنابادی‌ها را به صدا در می‌آورد و بار دیگر نقاب از چهره آن‌ها برداشته می‌شود.

وی اعلام کرد: "...در بیعت ما شخصی که بیعت می‌گیرد از طرف خدا مشخص شده و اگر برای تشریف، شوهرتان یا پدرتان هم راضی نبود که شما مشرف شوید نیازی به اجازه ندارید، چون تشریف شخصی است و به دیگری ربط ندارد. حتی پسر بدون اجازه پدر می‌تواند مشرف شود چون زمانی که پدر فرزند را به دنیا آورد مگر از او اجازه گرفت!"

## قرن هفتم هجری:

حکومت زنان قراختائی در کرمان: تاریخ کرمان - نسخهٔ ملک، تألیف احمد علی خان وزیری با تصحیح و تشهیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۸۵، که براساس منابع مؤلف: روضه‌الصفاء، لبّ التواریخ، تاریخ جهان آرا، مجمع التواریخ و نوشته‌های افراد آن دوره، صورت گرفته است.

تاریخ از قتل ترکان، ملقب به ترکان خاتون حکمران کرمان (۶۹۱-۶۵۶ هجری/۱۲۹۲-۱۲۵۷) چنین یاد می‌کند: "الحق آن مخدرهٔ مدبرهٔ کافیه خیره در تعمیر ولایت و ترفیه حال رعیت و افاضهٔ خیرات و اشاعهٔ حسنات و احترام عالمان و انعام فضلاء به نوعی قیام نمود که عشر عشیر آن از هیچ پادشاهی بظهور نرسیده .."، "ترکان خاتون با جمعیت خاطر در اصلاح امور جمهور لشکری و رعیت قیام نمود. در حومهٔ گواشیر و بلوکات، قصبات و قراء متعدد احداث نمود. حال تحریر این کتاب که ۱۲۹۱ هجری است، در بعضی از رقبات قنوات مظمورهٔ طافیه، "نای" (حلقه‌های گل پختهٔ بیضی شکل که بعد از حفر قنات آن را در مجرا کار می‌گذارند تا از ریزش و خرابی جلوگیری شود) بیرون می‌آید که بر آن‌ها نام ترکان خاتون ثبت است. و قریهٔ موسومه به سرآسیاب و چترود، ... از محدثات آن عادلۀ کافیه است ... مدت سلطنت او بر کرمان بیست و پنج سال بود" در دورهٔ حکومت سلطان قطب‌الدین، شوهر ترکان خاتون باز از او یاد می‌شود: "... و هر اقبالی که در سفر و حذر او را استقبال نمود به یمن رأی و رویه و کفایت منکوحه‌اش ترکان خاتون بنت براق بود و الحق در زمان سلطنت او بر تمام سکنهٔ شهر و بلوکات کرمان خوش گذشت" در حالی که "قطب‌الدین مردی مهیب و غضوب بود، تأدیب و مالش او به چوب صدگان و دویستگان بودی چنانکه قریب صد کس به ضربات سیاط عذاب او هلاک شدند."

حاکمیت ترکان خاتون در تاریخ نه فقط با آبادانی و فرهنگ پروری، با تأسیس بناهای تاریخی از جمله قبهٔ سبز - مدرسهٔ عصمتیه، مسجد جامع و ... بلکه با شجاعت، درایت و تدابیر او در جنگ علیه توطئهٔ فرزند خوانده‌اش سیورغمش ثبت است و با قتل مشکوک شوهرش که "... به ضرب شاخ گاو بمرد" یا به اعتقاد مؤلف روضه‌الصفاء که "صاحب فراش گشت و مدت‌ها بعد از زفاف در گذشت".

دور از انتظار نبود که بر اساس تاریخ نویسی جمهوری اسلامی منتشر شده در مجلهٔ گزارش، شمارهٔ ۱۸۷، ۱۳۸۶، - "ترکان خاتون" در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۹۱، - "ترکان خاتون" در دانشنامهٔ اسلامی ۱۳۹۱، هوچیان جمهوری اسلامی علیه او به پا خواسته، گذشته از غلط‌های آشکار تاریخی و تحریف واقعیت، بنویسند: "یکی از علل فروپاشی خوارزمشاهیان وجود دخالت‌های ترکان خاتون در امور سیاسی دانسته می‌شود" و او را مسئول حملهٔ مغول به ایران قلمداد نمایند، این سیاستمدار نادرهٔ تاریخ کرمان و آزاده زن آن عصر را از زبان دشمنانش چنین معرفی کنند: "او زنی خوشگذران بود که در نهان مجالس عیش و طرب داشت. تا جائی که از ارتباط و ازدواج نهانی او با شیخ مجدالدین بغدادی، صوفی و عارف قرن ششم و هفتم، خبر داده‌اند ...".

بزرگترین جرم ترکان خاتون در دادگاه تاریخ جمهوری اسلامی این است که او بر این باور عمومی که سلسله مراتب جنسی امری طبیعی است خط بطلان کشیده، دخترش را لقبی مردانه داد و مثل پسر تربیت کرد. جز خواص

هیچکس نمی‌دانست که صفوه‌الدین - سلطان حسن شاه کردی، دختر است، تا زمانی که او با لقب پادشاه خاتون به سلطنت کرمان رسید (۶۹۱ / ۱۲۹۲ - ۶۹۴ / ۱۲۹۵). او نشسته بر تخت شاهی، توانست برتری خود را بر مردان تاجدار چنین بیان کند: من آن زنم که همه کار من نکوکاریست/ بزیر مقنعه من بسی کله داری است/ نه هر زنی به دو گز مقنه است کدبانوی/ نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است/ جمال طلعت خود را دریغ میدارم/ ز آفتاب که آن شهرگرد و بازاری است/ درون پرده عصمت که تکیه گاه من است/ مسافران صبا را گذر به دشواری است. سر انجام او "با حسن صورت و نیکی سیرت و کمال فضل، بر قتل برادرش جلال الدین سیورغتمش، که عدیل و نظیر نداشت اقدام کرد"

### قرن دوازده و سیزده هجری / نوزده م:

بسیاری از اسناد مربوط به این دوران در جریان سرکوب جنبش معروف به بابیه نابود شدند. باقیمانده، گنجینه‌ای بود مخفی که بعدها به کتابخانه‌های غرب سپرده شده، محفوظ ماند. بر اساس این اسناد بود که تحقیق و بررسی این دوران ممکن شد.

D. MacEoin, From Shaykhism to Babism. A study in charismatic renewal in Shii Islam, ph. D. thesis, University of Cambridge 1977

A. Amanat, Resurrection and renewal. The making of the Babi movement in Iran 1844-1850, London 1990

ژاله احمدی، جنسیت زن و زندانی 2004، برلین، «مجموعه مقالات در باره جمهوری اسلامی»

Soraya Adambakan, Qurrat al - Ayn, Eine Studie der religiösen und gesellschaftlichen Folgen ihres Wirkens, Berlin 2008

زرین تاج برغانی ملقب به قره‌العین (از طرف سید کاظم رشتی) و طاهره (از طرف محمدعلی باب)، از درخشان‌ترین و پرماجراترین چهره‌های تاریخ اسلام است (تاریخ تولد بر طبق منابع مختلف ۱۸۱۸ م / ۱۲۳۴ ق - ۱۸۱۷ م / ۱۲۳۳ ق - ۱۸۱۴ م / ۱۲۳۰ ق) بر طبق همه اسناد و روایات، او دوآلیسم جنسی را در عمل نفی کرده، بی‌اعتناء به هنجارهای اجتماعی و مذهبی از مرزهای ممنوع میان زن و مرد عبور کرد. او نه تنها پایه‌گذار آئین ضد شریعت بود، بلکه آن را زندگی می‌کرد و خشم هم مسلکان خود را برمی‌انگیخت. میرزا جانی مورخ بابی، در رابطه با حضور بی‌نقاب او در دشت بدشت نوشت: او چنان کرد که "جمعی بی‌خود، گروهی باخود، طایفه‌ای متحیر، قومی مجنون و فرقه‌ای فراری شدند". خود مورخ نیز این گستاخی و پرده‌داری را "رسوائی و هرزگی" خوانده، قره‌العین را عامل هراس و پراکندگی بابیان دانست. (هما ناطق - مسئله زن در برخی از مدونات چپ از نهضت مشروطه تا عصر رضا خان، نشریه زمان نو، شماره ۱، آبان ۱۳۶۲، پاریس)

با سرکوب جنبش بابی و قتل قره‌العین در سال ۱۸۵۲، خطر راه یافتن ایده هومانستی عرفانی به حیطة اجتماعی و سیاسی مرتفع شد. از آن پس برابری حقوقی زن و مرد از موضوعات روشنگران و جنبش‌های مدرن بود و ماند. گویند که میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۵۷-۱۱۹۱ ش / ۱۸۷۸-۱۸۱۲ م) و میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۵-۱۲۳۲ ش / ۱۸۹۶-۱۸۵۳ م) از پیشکسوتان جنبش مشروطه، برابری و آزادی زنان را جزو حقوق طبیعی انسان معرفی کرده‌اند. میرزا آقا خان کرمانی متأثر از جنبش بابی قره‌العین، در باب رابطه حجاب زنان و در بند بودن ملت نوشته

بود. سکولاریسم ایرانی که زمینه‌اش در آئین قره‌العین فراهم شده بود، نه تنها با سرکوب جنبش اجتماعی مذهبی بابتی و قتل قره‌العین، بلکه با تفکر مردمدار روشنفکران ایرانی دهه‌ها بعد از جنبش مشروطه، محکوم به شکست شد.

احمد کسروی بنیانگذار نهضت ضدآخوند و ضد دین و از مورخین تاریخ مشروطه در سال ۱۳۲۱/ ۲۲/ ۱۳ در کتاب بهائی‌گری می‌نویسد: "داستان قره‌العین شگفت‌آور است ولی دلیلی از آن به سود کیش‌های بابتی و بهائی نتوان آورد. در کوشش‌ها نیز زیان قره‌العین کم تر از سودش نبود." کسروی در همین کتاب از نامه‌خواهر عبدالبهاء به بهائیان تهران چنین نقل می‌کند: "قره‌العین یکدفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله‌مردم نمی‌توانیم به در آوریم." قتل قره‌العین، در محکمه‌جمهوری اسلامی مجازاتی کافی نبود. پیروان بهاء‌الله و عبدالبهاء که از دخالت در سیاست منع شده بودند نیز باید به جرم تعلق به "فرقه ضالّه بهائیت" مجازات می‌شدند.

دو محقق دانشگاهی ایرانی، اروان آبراهامیان و داریوش رجالی، با حذف قره‌العین در تاریخ نویسی جنبش باب مشکل جا دادن این زن در تاریخ مردانه را حل کردند.

جنبش زنان ایران برای برابری که از اوایل قرن از تفاهم و حمایت مردان مترقی آن زمان و بخصوص جنبش سوسیالیستی و کمونیستی برخوردار بود با سرکوب لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها و رفورم متکی بر استبداد توسط رضاشاه بی‌پشتوانه شده، سرکوب جنبش زنان و تصفیه آن از عنصر شورش و انقلابی، مقدمه‌ای برای تحت کنترل درآوردن جنبش برابری خواه زنان ایران بود. وارونه کردن نقش رضاشاه در رابطه با قانون حجاب، از دروغ‌های بزرگ خمینی بود که تا امروز از طرف بسیاری مران و عده‌ای از زنان چپ نیز حمایت می‌شود. رضا شاه نه مبتکر کشف حجاب بود و نه طرفدار رهائی زنان. او زنان را وجه‌المصالحة سازش با ملایان کرد. اصلاحات قضائی رضا شاه با ادغام قوانین شریعت در قوانین کیفری، در فاصله دو نهاد زندان مدرن و خانواده قرون وسطائی اسلامی، با وحدت در سرکوب زن به انجام رسید. جامعه ایران حول مسئله زن میان دو عصر معلق مانده، فعالیت‌های زنان از آن پس در چارچوب الگوهای زن مدرن برابری خواه، با حفظ نظام جنسی طبیعت، محدود می‌شد.

### دهه‌های چهل و پنجاه قرن چهاردهم / قرن بیستم میلادی

در اسناد این دوران - دولتی، رسمی و اسناد سازمان‌های چپ، جای مرحله نوینی از فعالیت‌های زنان ایران خالی است. این جای خالی از طرف بعضی از زنان نسل بعد با این پیشداوری پرشده است که زنان فعال این نسل در تشکلات چپ حل شده بودند. نسل زنان دو دهه قبل از انقلاب حل شدنی در هیچ تشکلی نبود.

موج جدید فعالیت‌های زنان ایرانی از میانه دهه چهل و در دهه پنجاه، علیه دیکتاتوری پدرسالار و در مخالفت با تفکر مسلط و پراتیک‌ها و هنجارهای فرهنگی مردسالار صورت می‌گرفت. حمایت از زن در قوانین بعد از اصلاحات، نه شامل زنان بعنوان افراد و نه بعنوان یک گروه مستقل انسانی، بلکه از زن نوعی بود که همچنان و قبل از هر چیز با کارکردهای اجتماعی و نقش‌های سنتی اش تعریف می‌شد. الگوی رسمی زن مدرن دهه ۴۰ و ۵۰ قبل از هرچیز الگوی همسر و مادر مدرن بود. برابری حقوقی اما مقدمه‌ای ضروری برای سنت شکنی‌های پی در پی بود که به فتح

حیطه‌ها ئی که در انحصار مردان بود منجر می‌گردید و پیش فرض مبارزه برای دگرگونی ساختار پدرسالار جامعه بود. دیکتاتوری شاه خود اما پشتوانه نیرومند و حافظ این ساختار بود. از اینرو فرارفتن از چارچوب برابری حقوقی همانقدر ناممکن بود که حضور و فعالیت زنان مخالف رژیم در سازمان زنان دولتی. رژیم دیکتاتوری خود مانع اصلی فعالیت مستقل زنان علیه دستگاه سرکوب و سیستم پدرسالار بود.

زن مبارز دهه قبل از انقلاب، علیه مرزهای ممنوع می‌جنگید؛ زنی بود سنت شکن، هنجارشکن و قانون شکن. او نقاد تصویر زن مدرنی بود که در یک قطب دوآلیسم جنسی قرار داشته، مکمل مرد و اوبژه پیشرفت بود. او خالق تصویری از زن بود که در مرز بین دوجنس حرکت می‌کرد و دوآلیسم جنسی را که بنیاد جامعه پدر سالار بود زیر سؤال می‌برد. مبارزات زنان ایرن علیه پدر/مردسالاری و برای استقلال چنان با جنبش ضد دیکتاتوری شاه گره خورده است که جدا کردن و بررسی آن کاری بسیار حساس و تنها با تکیه بر تجارب مستقیم ممکن است. از فمینیست‌های منفر گذشته، اولین نسل زنان دارای حق رأی از همان اول در عین درگیری با مردان، در جنبش چپ در کنار آنان قرارداشتند. جذابیت مارکسیسم برای زنان رادیکال ایده رهائی انسان بود، پشتوانه تحقق آزادی، برابری و عدالت، دستاوردهای انقلاب اکتبر بود که وراى برابری حقوقی و برابری‌های اجتماعی، خواست پیشروترین زنان مبارز جهان و زنان کمونیست: برابری، اختیار زن بر جسم خود را- در عشق آزاد و آزادی سقط جنین، به تحقق درآورد.

در همین زمان جنبش فمینیستی نوین غرب خود را با مرزبندی با مردان از جنبش چپ جدا می‌کرد؛ از جنبش دانشجویی جدا شده، ایده‌های مستقل خود را طرح می‌افکند.

فمینیسم مدرن، وراء دوآلیسم عملکردی، مردسالاری را نه بعنوان یک مسأله فرهنگی بلکه، تاریخ تمدن مردان از ابتدا را مورد نقد قرار داده، با احیاء تاریخ زنانه و ثبت آن، رشد و حرکت‌های آگاهانه زنان را تضمین می‌کرد؛ با نقد ایدئولوژی‌های مردانه یک شناخت نقادانه را پایه‌گذاری کرده، به عرصه تفکرات اجتماعی راه می‌یافت: نقد خشونت علیه زنان،- نقد نمایندگی توسط یک انسان عمومی که مرد است،- نقد مدرنیسم در خلاصه کردن زن بعنوان اُبژه پیشرفت،- نقد استثمار زن توسط دولت، سرمایه و مرد،- نقد استفاده از زنان بعنوان بخشی از منابع: نقد تئوری کار مارکس و تدوین تئوری کار فمینیستی با نفی جدائی کار مولد و غیرمولد، بازتولید و تولید (ماریا رزا دلا کوستا)،- نقطه کور بودن کار زنان در نقد اقتصاد سیاسی مارکس (کلودیا ورلهوف)،- وارد کردن روابط کار غیرمزدی در فهم مسئله استثمار و فهم کاپیتالیسم و امپریالیسم ( کریستل نوی زوس)

فمینیسم مدرن زن را بعنوان یک کیفیت جامعه شناسانه و سیاسی، و سوژه انقلابی تعریف کرده، روشننگر رابطه تبعیضات مختلف با مسئله زن بود. دولت بعنوان سیستم تنظیم باز تولید سرمایه، و مردان بعنوان استثمارگران زنان، هدف یک دگرگونی بنیادین بودند. ماریا میس پاسخ نهائی جامعه بشری را تنها در تئوری‌های فمینیستی می‌بیند، با (لغواستثمار و استعمار)،- کیت میلث منشاء و ریشه سلطه مردانه و پدرسالاری را نه در مالکیت خصوصی و سیاست (عمومی)، بلکه تنها در سیاست کنترل مرد بر جسم زن - کنترل سکسوالیته، توانائی تولید مثل، زن می‌داند. او با

تأکید بر سیاسی بودن سکسوالیته، نقد "سیاست جسم" را به دولت، کلیسا و قانون محدود نمی‌کند، زیرا که "زن دشمن را در رختخواب هم دارد." او تئوری خود را در سال ۱۹۷۰ در کتاب Sexual Politics فرموله کرد. رادیکال‌ترین بخش فمیست‌های غرب دههٔ هفتاد میلادی، طبیعت انسانی را نه فقط بیولوژیک بلکه امری اجتماعی تاریخی دانسته، دوگونه بودن جنس‌ها را که بنیاد پدرسالاری بوده و هست زیر سؤال می‌برد. زنان چپ و سنت شکن ایرانی دههٔ پنجاه/هفتاد م، در تعریفی می‌گنجیدند که برآیند تئوری‌های فمینیستی انقلابی بود: سوژه انقلابی در مبارزه علیه دولت بعنوان سیستم تنظیم و بازتولید سرمایه و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری و حافظ مردسالاری، برای یک دگرگونی بنیادین. ولی این نسل از زنان به خود لقب فمینیست نمی‌داد؛ نه به گمان برخی از کنشگران زن در ایران امروز، بعلت "قبیح" کلمهٔ فمینیسم و کوچک شمردن خود تحت این عنوان؛ بلکه به این خاطر که نه در شکل دادن اندیشه و تئوری‌های فمینیستی سهیم بود و نه می‌توانست بدون آزادی سیاسی و امکان مبارزهٔ سازمان یافته و علنی علیه پدر/مردسالاری، تحلیلی مشخص از رابطهٔ جنبش زنان و جنبش طبقهٔ کارگر ارائه دهد؛ هرچند که بر فهم متفاوت از مارکسیسم و درک متفاوت از مفاهیم آزادی و رهائی در دو جنس زن چپ و مرد چپ آگاه بود. برای زن چپ، مارکسیسم، ایدهٔ رهائی انسان و ابزار اندیشگی مبارزه با قدرت مردانه بود، برای عدالت و آزادی. مبارزه با پدرسالاری از محرک‌های اصلی پیوستن زنان به مبارزات سیاسی رادیکال بود. جنبش چپ برای زنان میدانی بود برای تجربهٔ ایده‌های انتزاعی برابری در عمل، که با مبارزهٔ همزمان علیه تقسیم کار جنسی در محافل سیاسی و جنگ تن به تن در خانواده صورت گرفته، بر نسلی از مردان چپ تأثیر گذاشت.

سازمان‌های بانوان زمان رضا شاه و سازمان زنان دولتی زمان محمد رضا شاه نیز از طرف دوست و دشمن، فمینیستی خوانده نمی‌شدند. نه به این خاطر که بنا بر ادعای برخی از کنشگران زن، حق سیاسی برابر زنان عطیهٔ شاه و حکومت بود. اصلاحات قانونی حاصل مبارزهٔ زنان نسل‌های دیگری بود و آزادی سقط جنین در میانهٔ دههٔ هفتاد سهمی از دست‌آوردهای جنبش فمینیستی غرب که در آن زمان در جهانشمولی اش تردید نبود، سهمی که به کوشش سازمان زنان وابسته به حکومت، به ایران منتقل شد. تلاش این سازمان برای ادامهٔ اصلاحات به نفع زنان که با موانع بسیار روبرو بود، تا قبل از انقلاب ادامه داشت - در زمانی که محدود ماندن در ایده‌آل "برابری حقوقی"، معنایی جز "تثبیت یک موقعیت بخش محروم یا فرودست" نداشت.

مبارزهٔ زنان ایران علیه مردسالاری در درون جنبش دانشجویی، در جنگ با مردان هم‌مرز صورت می‌گرفت که در مرکز آن جنگ بر سر تعریف زن بود. تصویر زن مدرنی که هنوز هم در یک قطب دوآلیسم جنسی قرار داشته، مکمل مرد بود و نقش نمادین پیشرفت و تمدن مدرن را بر عهده داشت، از طرف این زنان شکسته شد. مبارزه با این تصویر و این تعریف از زن، کوشش برای ساختن تصویری از زن که طراح آن خود زنان بودند، یک قدم بزرگ در خروج از کنترل مردانه بود. زنان چپ ایرانی دههٔ پنجاه بجای تلاش در پذیرفته شدن از طرف مردان، کار خود را در جمع‌های مستقل، در محافل متشکل از زنان با گرایش‌های سیاسی متفاوت، از دانشکده‌های مختلف و خوابگاه‌های



دانشجویی دختران، در دوران خدمت سپاهی به اشاعه آگاهی برای مبارزه با مردسالاری پرداخته در جمع‌ها و محافل مختلط، ایده مارکسیستی "رهائی انسان" را در شکل مشخص رهائی زن، لاقل در شعار جا می‌انداختند. با اینهمه این زنان که از جنبش دانشجویی و جنبش چپ با سلطه برداشتی مردانه از مارکسیسم جدا نبودند، می‌دانستند که در هیچ طبقه بندی از جنبش فمینیستی نمی‌گنجیدند.

مبارزه غیررسمی زنان چپ علیه مناسبات مردسالارانه که در دهه پنجاه از دانشگاه‌ها شروع شده بود، در محافل و گروه‌های زیرزمینی چپ ادامه داشت. جنبش ممنوع پناهگاه امنی بود برای حفظ و زیستن ایده رهائی، برای ماجرا کردن، انتخاب کردن، برای فرد بودن. زن شورشی دهه پنجاه یک پناهنده فراری بود به محیطی خارج از سیستم، فارغ از قانون، سنت و بندهای اجتماعی. مبارزه علیه مردسالاری در زندان‌های اوین، کمیته شهربانی و قصر، بدون حضور مردان ادامه داشت، با این همه مستقل نبود، چرا که نفوذ رفقای چپ با تفکر مردانه، از دیوارهای زندان نیز می‌گذشت. حرکت مستقل زنان در زندان، از جمله در اعتصابات سراسری مهر ماه ۱۳۵۷، که در مخالفت زنان چپ زندان قصر با خواست عمومی بازگشت خمینی منعکس شد، حاصل بحث‌های طولانی بود و زحمت زیاد که سرانجام نیز حاصل رأی همه زنان چپ نبود. این ارزیابی در مورد گروه‌ها و جمعیت‌های زنان زمان انقلاب که در اسفند ماه همان سال، برنامه‌های بزرگداشت روز بین‌المللی زن را اعلام داشتند نیز صادق است. با اینهمه ابراز وجود آن‌ها زنگ خطر برای ضدانقلاب مذهبی بود.

در چنین شرایطی بود که خمینی زنان را بعنوان دشمن اصلی مورد حمله قرارداد و گفت: در "دوران بدتر از جاهلیت پهلوی" "زنان شأن انسانی خود را از دست داده و به ملعبه تبدیل شده، منحط شده و کل جامعه را به تباهی کشیده‌اند"

زیر حاکمیت جمهوری اسلامی، جامعه ایران صحنه بازی قدرت با مسئله جنسیت شد. اعمال مستقیم قدرت جنسیتی هتروسکسوئل با کنترل کامل جسم زن برای ساختن جامعه‌ای یکپارچه، با جنگ حجاب علیه زنان آغاز شد. در این جنگ نابرابر نطفه بارور نشده فمینیسم مدرن در ایران، همراه جنبش صد ساله زنان ایران مقهور حاکمیت فاشیسم جنس گرا شد. در یک پروسه سوژه سازی در چارچوب سامان دهنده قدرت، یک تابع تمکین کننده فعال - کنشگر، با عنوان "زن مسلمان" ساخته و پرداخته شد تا با مشارکت او، رد مناسبات قدرت در فرهنگ و مذهب گم شود.

ورود زن کنشگر جمهوری اسلامی به عرصه جنگ با فمینیسم غربی، همزمان بود با سرکوب زنان مبارز نسل دهه پنجاه که در کنار مردان مبارز، در جبهه‌های مقاومت علیه جمهوری اسلامی تا پای جان می‌جنگیدند. در سال ۱۳۶۴ هنوز کشتار زنان چپ و مجاهد ادامه داشت که زنان کنشگر حکومتی با شرکت در سومین کنفرانس بین‌المللی زنان سازمان ملل متحد در نایروبی، کار صدور انقلاب اسلامی را آغاز کردند. از زنان جنبش مقاومت علیه جمهوری اسلامی هزاران به اعدام و هزاران به مجازات بدتر از مرگ حبس در زندان‌های انسان کش حکومت محکوم شدند، بسیاری از آنان راه تبعید را برگزیدند.

به نظر می‌رسید تنها از این پس بیان‌کننده آگاهی زنان ایرانی از تاریخ خود، و بیان‌کننده اهداف و چشم‌اندازهای مشترک، حاصل فعالیت‌های علنی زنان در تبعید و فعالیت‌های مخفی زنان در ایران، علیه جمهوری اسلامی و برای رهایی باشد.

۱۳۶۰ تا ۱۳۹۶ / ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۷

کتاب‌ها و نشریات تبعید، - دفاتر اسناد سمینارها و کنفرانس‌های زنان، فیلم‌های مستند، اسناد موجود در رسانه‌های اینترنتی تنها بخشی از فعالیت زنان در تبعید را منعکس می‌کند.

از میانه دهه ۶۰ تا ۷۰ شمسی/۸۰ تا ۹۰ میلادی، زنان چپ ایرانی در کشورهای تبعیدشان با بهره‌مندی از دستاوردهای جنبش فمینیستی که چهره جوامع غرب را دگرگون کرده بود، به تدقیق مرزهای آزادیخواهی با استقلال جنسی زن و آزادی گرایش جنسی مشغول شده، جنبش مستقل فمینیستی ایرانی را پی‌ریزی کردند، بدون آنکه لزوماً از اپوزیسیون چپ خارج شوند. مرزبندی کمافی‌السابق با سلطنت‌طلبان، حزب توده و فدائیان اکثریت بود. جدائی از سازمان‌های چپ نیز، تنها برای بخشی از زنان به معنی وداع با مارکسیسم بود، در اختلاف با بخشی که با حفظ وفاداری به سازمان سیاسی خود، برای اشاعه ایده کمونیستی فمینیستی تلاش می‌کرد، مثل سازمان زنان "هشت مارس".

جنبش زنان ایرانی در تبعید، جنبشی مستقل بود، متشکل از زنانی با گرایش‌های سیاسی متفاوت، از چپ کمونیست تا فمینیست‌های مخالف چپ، که در مبارزات علیه جمهوری اسلامی متحد بوده، ضمن بحث، مطالعه و بررسی سرکوب زنان در ایران جمهوری اسلامی، از فعالین و سازمان‌دهندگان تظاهرات، آکسیون‌ها و برنامه‌های افشاگرانه علیه جمهوری اسلامی بودند. حاصل تحلیل و بررسی زمینه‌های اجتماعی مساعد کننده برای به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی در ایران صدها مقاله، جزوه و بسیار کتاب است که در آن‌ها زنان به افشاء و نقد مردسالاری در قرآن، اسلام و مذهب بطور کلی پرداخته، مناسبات مردسالارانه را در حیطه‌های زندگی اجتماعی و خصوصی، در ادبیات و هنر ایران به نقد کشیدند. حجاب، سکسوالیته، هترو- و هموسکسوالیته، همواره از موضوعات بحث و بررسی بودند. کتاب‌های خاطرات، رومان و شعر با همین مضامین از دیگر دستاوردهای زنان در تبعید است. علاوه بر این آن‌ها همراه مردان چپ در تظاهرات اول ماه مه با شعارهای افشاگرانه علیه جنایات جمهوری اسلامی، در کنار چپ انقلابی کشورهای تبعیدشان بودند؛ در تظاهرات ۸ مارس همراه فمینیست‌های انقلابی بوده، برنامه جشن روز بین‌المللی زن را با افشاگری خشونت دولتی جمهوری اسلامی علیه زنان ایران با مبارزه همراه می‌کردند؛ پای ثابت شرکت‌کنندگان در تظاهرات ده‌ها هزار نفری علیه سرمایه‌داری جهانی بوده، در چهارمین کنفرانس بین‌المللی زنان سازمان ملل متحد در سال ۱۳۷۴/۱۹۹۵ در بخش غیردولتی، افشاء‌کنندگان جنایات در حق زنان بودند؛ با زنان الجزایری، سودانی و دیگر کشورهای آفریقائی و زنان هند و پاکستان علیه بنیادگرایی همراه شدند.

در همین زمان هیأت نمایندگی رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران با همان شعار ورشکسته انصاف بجای برابری سال ۱۳۸۵ در کنفرانس نایروبی به میدان آمد. این بار اما سازمان یافته و آماده. هیئت رسمی جمهوری اسلامی به

ریاست علی اصغر تسخیری، معاون اول وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، و عضو برجسته این هیأت محمد ساکت، کارشناس حقوق خانواده، در رأس بنیادگرایان کشورهای عربی قرار گرفته، در جبهه‌ای واحد با واتیکان، کشورهای کاتولیک امریکای لاتین و محافظه کاران لائیک غربی و در حمایت زانی مثل شهلا حبیبی، اصول گرای اصلاح طلب منتسب به حزب مؤتلفه اسلامی، مشاور رئیس جمهور رفسنجانی در امور زنان از سال ۱۳۷۰ (تا ۱۳۷۶) و معصومه ابتکار، سخنگوی دانشجویان خط امام در ماجرای اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸، به آثار فمینیسم در پیش نویس برنامه عمل یورش برده، با حذف عبارات "حقوق جنسی زنان" و "حق انتخاب جنسیت"، قطعنامه کنفرانس را از عناصر فمینیستی پاک کردند؛ پلی گامی مردانه و قانون ارث اسلامی در پناه نسبیت فرهنگی، جائی امن یافت. نقش مستقل زنان عضو هیأت‌های رسمی، راه انداختن تظاهرات زنان بنیادگرای اسلامی علیه زنان فمینیست غرب و شرق بود که با شعار علیه "فحشاء"، به میدان آمدند.

جمهوری اسلامی ادعا کرد که "خبرگزاری‌های معتبر جهان اعلام کردند که کشورهای اسلامی برنده نهائی کنفرانس پکن و برنامه عمل زنان در جهان شدند". این ارزیابی حقیقتی بود که بدون ذکر نام این "خبرگزاری‌های معتبر جهان" و بدون اشاره‌ای به مثبت یا منفی بودن نظر مفسر خبری بی اعتبار می‌شد. گزارشات غیرواقعی از این کنفرانس در ایران و در غرب، همه با نام نویسنده، مفسر و ذکر منبع بود؛ مثل نام نیره توحیدی، نویسنده گزارشی همراه با ابراز خوشنودی از نتایج خوب و موفقیت آمیز کنفرانس پکن برای زنان ایران، در نشریه هفتگی "زنان" به سردبیری شهلا شرکت، و تحلیل و بررسی نیره توحیدی از نتایج این کنفرانس در:

Fundamentalist Backlash and Muslim Women in the Beijing Conference  
in Canadian Women Studies 1996, Vol.16, No.3, p.30 - 34

نیره توحیدی در این بررسی فمینیسم اسلامی را نیروی رو به رشدی معرفی می‌کند که نه فقط یک گفتمان در جهان اسلام است، بلکه همچنین نیروئی است که سبب تغییر، رفم، دموکراتیزه شدن و حتی سکولاریزه شدن جوامع مسلمان می‌شود. او با ارزیابی قابلیت نیروی زنان مسلمان برای تغییر، تقابل آن‌ها را با روحانیت و انحصار تفسیر مذهب توسط آن را اجتناب‌ناپذیر اعلام می‌کند.

شاید ما از این هم جا نمی‌خوریم اگر در جریان دقیق همه آن چیزی بودیم که در ایران طی می‌شد. برنامه ادغام جامعه در سیستم جمهوری اسلامی با برنامه‌ریزی فراموشی سازمان یافته از طریق مغزشوئی، توسط وزارت ارشاد و تبلیغات اسلامی خیلی وقت بود که آغاز شده بود. سال ۱۳۶۷ که پیش درآمدش کشتار هزاران زندانی سیاسی بود و با تدارک ترور شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی اپوزیسیون آغاز گردیده بود، "دوران سازندگی" اعلام شده، بعنوان آغازگر فعالیت رسمی زنان (حکومتی) ثبت می‌شد؛ در این دوران پا به پای اجرای برنامه‌های ترور قاسم‌لو در شهر وین (۱۳۶۸)، ترور کاظم رجوی در سوئیس (۱۳۶۹)، ترور فریدون فرخزاد در بن (۱۳۷۱) و ترور در رستوران میکونوس در برلین (۱۳۹۱)، بر زمینه نابودی و حذف هزاران هزار مرد و زن مجاهد و چپ، راه برای ارتقاء مقام معدودی از همکاران زن حکومت، با هدف جذب هرچه بیشتر زنان به همکاری با دولت، باز شد: شهلا حبیبی، اولین زن مشاور رئیس جمهور پس از انقلاب در امور زنان (۱۳۷۰)، معصومه ابتکار، سخنگوی دانشجویان خط امام و

سردبیر روزنامه کیهان انگلیسی، عضو هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در سومین کنفرانس بین‌المللی زنان سازمان ملل متحد (۱۳۶۴) و مؤسس مرکز مطالعات و تحقیقات مسائل زنان و فصلنامه فرزانه به دو زبان در همان سال، - زهرا رهنورد، سردبیر نشریه راه زینب (اطلاعات بانوان سابق)، از سال ۱۳۵۹ در پست تدریس دانشگاهی زنان و مدرس دانشگاه الزهرا از ۱۳۷۰، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۷ تا ۱۳۷۳)، نصب مجسمه "ترگس عاشقانه" او در میدان "مادر" تهران در سال ۱۳۷۳، رئیس گروه هنر سمت - سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها با مسئولیت بررسی کتب و مآخذ دروس دانشگاهی در حوزه علوم انسانی از حیث ارتباط با مبانی و مسائل اسلامی و انقلاب فرهنگی و اظهار نظر در خصوص تأیید، اصلاح یا حذف آن‌ها، - زهرا شجاعی، عضو شورای فرهنگی اجتماعی زنان (۱۳۶۷ تا ۱۳۸۴) و رئیس این شورا (۱۳۶۹ تا ۱۳۷۱)، مشاور وزیر آموزش و پرورش در امور بانوان (۱۳۶۷)، مشاور وزیر کشور در امور بانوان (۱۳۷۰). در این دوران که از سال ۱۳۷۲ دولت اصلاحات رفسنجانی نیز نام گرفت، طرح حجاب برتر و مبارزه با بدحجابی با ترور روزمره زنان به شدت اجرا شده، با دستگیری و مجازات و آزار، تهدید و تحقیر زنان به اوج رسید. در این دوره بود که هما دارابی در میدان تجریش حجاب از سر برداشته و با شعار مرگ بر استبداد زنده باد آزادی، زنده باد ایران خود را به آتش کشید (۱۳۷۲)، خاموشی از آن مردم تماشایی بود، ناشی از فضای ارباب. ان. جی. آ. سازی در توهم ایجاد سازمان‌های مستقل محکوم به شکست بود. ان. جی. آ. سازی رونق می‌گرفت، تا زمانی که مددکار بی‌جیره و موجب دولت می‌شد، و گرنه تعطیل می‌شد. نوشین احمدی خراسانی این دوره را بهار جنبش زنان ایران معرفی می‌کند که با "بستر سازی جامعه مدنی" ایران در سال ۱۳۶۸ آغاز شده، در ۱۳۷۶ به دوران "خیزش و شکوفائی" می‌رسد. (نوشین احمدی خراسانی "بهار جنبش زنان - روایتی از اشک‌ها لبخندها ۱۳۹۱")

در این دوران، سازندگی با سندسازی، برای ساختن تاریخی تصفیه شده از جنبش چپ زنان و مردان ایران ادامه می‌یافت. افشاء اسناد دروغ، اپوزیسیون را سه دهه به خود مشغول می‌داشت. جعل کاران فقط حکومتی، حزب الله و حزب توده نبودند. بلکه از طرف باصلاح محققین دانشگاهی چپ ایران در غرب صورت می‌گرفت و ضامن درستی دروغ علیه مخالفان جمهوری اسلامی و جعل تاریخ انقلاب می‌شد که زمینه آن در رسانه‌های سراسری زمان انقلاب، در رأس همه، روزنامه کیهان فراهم شده بود. یکی از اولین نمونه‌های آن، سند جعلی ارونند آبراهامیان است که در سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱، در کتاب "خمینیسیم"، درباره تظاهرات یازده اردیبهشت ۱۳۵۸ / اول ماه مه ۱۹۷۹، انتشار یافت. در بخشی از این کتاب، اولین تظاهرات ماه مه بعد از انقلاب که توسط نیروهای چپ سازماندهی شده و در اتحاد با سازمان‌های چپ دموکراتیک و سازمان‌های زنان، با بیش از ۴۰۰ هزار شرکت‌کننده، برگگی از مبارزات درخشان چپ ایران بود، در گزارش آبراهامیان با دروغ به نفع حزب حامی جمهوری اسلامی، حزب توده، و علیه جنبش چپ و زنان جعل می‌شد.

در جستجوی منابع دروغ‌های این نوشته در میان منابع موجود، به نشریات زمان انقلاب مراجعه کرده، منابع ذکر نشده توسط نویسنده (یا مترجم) را در کیهان ۱۲ اردیبهشت، و "مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ۱۳ اردیبهشت

یافتیم، همین کافی بود، تا وحدت روزنامه کیهان و حزب توده با جمهوری اسلامی در خصومت با نیروهای چپ و مترقی به خاطر آورده شود. عکس تظاهرات در گزارش آبراهامیان، همان عکس صفحه اول کیهان و صفحه اول "مردم" است که اگر واقعی باشد، جمعیتی در میدان امام حسین (میدان فوزیه سابق) را نشان می‌دهد که به دعوت حزب جمهوری اسلامی در راهپیمایی شرکت داشتند. عکس روزنامه کیهان با یادداشت روز، با تیتراژ "ضدانقلاب را ریشه‌کن کنیم"، و در "مردم" با اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده با تیتراژ "با تحکیم اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی، ضدانقلاب را هرچه قاطع تر افشا، منفرد و سرکوب کنیم..." همراه است.

تیتراژ درشت "روز کارگر به جشن عمومی تبدیل شد" در صفحه اول روزنامه مردم، از تظاهراتی واحد، به دعوت حزب جمهوری اسلامی گزارش می‌دهد که از شش نقطه تهران بطرف میدان امام حسین (میدان فوزیه سابق) راهپیمایی کردند. حزب جمهوری اسلامی در اطلاعات ۳۰ فروردین تنها سه نقطه حرکت اعلام کرده بود.

روزنامه مردم بعد از گزارشی پر شور از راهپیمایان با شعارهای مذهبی، از صفی گزارش می‌دهد که به دعوت "کمیته برگزاری جشن اول ماه مه، سندیکاهای مستقل و شوراهای کارگران کارخانجات تهران و حومه" از میدان سپه حرکت کرده بود، ولی بعلاوه ترافیک سنگین نتوانست به میدان فوزیه (میدان امام حسین) برسد، از این رو برنامه خود را در (میدان ابن سینا) در پیچ شمیران به پایان برده بود. حزب توده که عادت به گفتن حقیقت نداشت، نوشت که حزب الله از ادامه حرکت صف توده‌ای‌ها، بسمت میدان امام حسین جلوگیری کرده بود.

کیهان در صفحه ۳، از تظاهراتی که به دعوت "شورای هماهنگی برگزاری جشن اول ماه مه" - با ذکر نام گروه‌ها و سازمان‌های چپ و مترقی تشکیل دهنده آن از جمله کانون هماهنگی سندیکاهای ایران گزارش داد که از خانه کارگر واقع در خیابان ابوریحان حرکت کردند. عکسی از این تظاهرات هم (کوچکتر از عکس صفحه اول) همراه گزارش بود. گزارشگر کیهان با زیرکی مسیر این تظاهرات را که از خیابان ابوریحان به طرف میدان سپه بود را با ذکر بستن راه توسط حزب الله در نزدیکی میدان سپه، حزب توده را بدون ذکر نام در صف نیروهای چپ و مترقی جای داد. آبراهامیان از سه تظاهرات اعلام شده، چهار تظاهرات می‌سازد. نام سازمان مجاهدین که با برنامه جداگانه در دانشکده کشاورزی و راهپیمایی بسمت کارخانه جهان چیت در کرج اعلام شده بود را، تنها برای این عنوان می‌کند تا بتواند مسیر حرکت حزب توده از میدان سپه را نیز مستقل جلوه دهد. اما چون نمی‌داند مرکز شهر و جنوب شهر تهران کجا است، محل خانه کارگر، واقع در خیابان ابوریحان را که محل شروع تظاهرات نیروهای چپ و مترقی بود، «نزدیک مجلس» ذکر کرده، قطع مسیر در پیچ شمیران بعلاوه حمله حزب الله را، مقصد تعیین شده از قبل حزب توده برای سخنرانی و قطعنامه معرفی می‌کند. اگر آبراهامیان نمی‌داند، حزب توده خوب می‌دانست که پیچ شمیران، نه میدانی داشت و نه وسعتی برای جمعیتی. آبراهامیان آمار مربوط به شرکت‌کنندگان در تظاهرات را نه از نشریات ایرانی زمان انقلاب، بلکه از نیویورک تایمز نقل می‌کند: «حزب جمهوری اسلامی ۳۰۰۰۰ نفر، تظاهرکنندگان عضو حزب توده و دیگر جریان‌های چپ نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ نفر، - به نقل از اریک رولو، سر دبیر لوموند میزان مشارکت در هر یک از این تظاهرات کما بیش مساوی بوده و در هر یک چند صد هزار نفر شرکت کرده بودند.» آبراهامیان با

ایجاد اغتشاش در ارقام شرکت کنندگان، زمینه‌ای فراهم می‌کند برای بی‌اهمیت جلوه دادن آمار تظاهرات اول ماه مه که نمایش قدرت نیروهای سیاسی مختلف زمان انقلاب بود، تا بتواند در وحدت کلمه با روزنامه کیهان و حزب توده بنویسد "این بزرگترین جشن خیابانی بود که در تهران برگزار می‌شد."

یکی از وظایف دوران سازندگی، مفهوم‌سازی بود که با دگرگون‌سازی مفاهیم، مثل "آزادی"، "دموکراسی" و "اصلاحات" به راحتی انجام می‌شد. بعد از عدم موفقیت در کنفرانس نایروبی، برای فرستادن زنان به کنفرانس‌های جهانی، و جنگ علیه فمینیست‌های غربی، باید مفاهیمی اختراع می‌شد. برای این منظور در سال ۱۳۷۴، در آستانه چهارمین کنفرانس بین‌المللی زنان، معصومه ابتکار در مقام مسؤل دفتر هماهنگی سازمان‌های غیردولتی زنان و نایب رئیس کمیته ملی این کنفرانس عهده دار این مسئولیت شد. حاصل کاربرد "انصاف" بجای "برابری" بود که از پیش محکوم به شکست بود. بهترین دگرگون‌سازی و اختراع مفاهیم در این زمان در خود غرب تولید شده، به ایران صادر می‌شد. زمینه برای یک "جنبش زنان" در کشوری فراهم می‌شد که در آن هستی زن رسماً و قانوناً مشروط بود؛ زندگی خصوصی، اجتماعی و عمومی همه در زیرزمین طی می‌شد. ستم عمومی کمر شکن بر زنان ایران، بهانه‌ای شد برای آفرینش پدیده‌ای نوظهوری که برای نامیدنش مفاهیم مناسبی در فرهنگ‌های جهان موجود نبود. "زنوری" حاصل کوشش افسانه‌ی نجم‌آبادی در ساختن مفهومی مناسب برای این پدیده بود که در اولین قدم به شکست منجر شد. زن مسلمان نوظهور جمهوری اسلامی اما در بعضی از مراکز تحقیقات آکادمیک غرب، فمینیست شناخته شد؛ یک مفهوم فمینیسم اسلامی اختراع شد که در دهه نود میلادی به کمک مارگوت بدران، والنترین مقدم در انواع اسلامیستی، فوندامنتالیستی و سکولاریستی پلورال شده، توسط هاله افشار، محقق ایرانی ساکن غرب منتشر شده، در جنبش نوپای فمینیستی قوام نگرفته ایرانی در تبعید، موضوع مبارزه‌ای سخت بود که به ورشکستگی این مفاهیم انجامید. هرچند فمینیسم اسلامی بعنوان سدی علیه کمونیسم شناخته شده و طرفداران زیادی در غرب داشت، از طرف زنان جمهوری اسلامی پذیرفته نشد، هنوز کلمه‌اش هم خطرناک بود؛ اتهامی بود که می‌توانست در شرایطی از سوی برادران دینی به خواهران دینی زده شود.

در دوران سازندگی، پس از ترور در رستوران میکونوس برلین در شهریور ۱۳۷۱، قتل چهره فرهنگی ایران، سعیدی سیرجانی در ۱۳۷۳، و قبل از قتل چهره‌های فرهنگی در ماجرای اتوبوس ارمنستان ۱۳۷۵، در ۱۳۷۴ بزرگترین کنفرانس بین‌المللی زنان با شرکت ۵ هزار نفر از هیئت نمایندگی‌های دولتی در پکن و حدود ۳۵ هزار نفر از افراد و سازمان‌های غیردولتی در هواپرو تشکیل شده و با شکست فمینیسم به بنیادگرایان به پایان رسید. تنها نتیجه خوب، پول صندوق جمعیت سازمان ملل متحد برای پیشبرد مشارکت زنان و توانمندسازی زنان بود که آن هم نصیب جمهوری اسلامی در دوران "اصلاحات" شد، که از جانب عده‌ای از روشنفکران ایرانی به "انقلاب دوم خرداد" معروف شده، و انشعابی بزرگ در اپوزیسیون داخل و خارج کشور را موجب شد. چیزی از آغاز دوران اصلاحات نگذشته، در سال ۱۳۷۷ شاپور بختیار در پاریس به شیوه مافیائی ترور شده، شیوه‌های ترور، با روش‌های مختلف ترور دگراندیشان، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، تا تکه پاره کردن داریوش و پروانه متنوع شد.

این مرحله برای چند زن حکومتی اوج ترقی بود: معصومه ابتکار از مؤسسين جبهه مشترك ايران اسلامي به رياست خاتمی، در ۱۳۷۶ (تا ۱۳۸۴) مشاور رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاقت محیط زیست، - شهلا حبیبی مسؤل شبکه ارتباطی سازمان های غیردولتی (بقول خواهر هم مسلکش فاطمه اشرفی، پیشکسوت و معمار جامعه مدنی و سازمان های غیر دولتی زنان) -، فاطمه راکعی از سال ۱۳۷۶ عضو جبهه مشترك ايران اسلامي و در سال ۱۳۷۸ نماینده مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹ رئیس فراکسیون زنان مجلس، علاوه بر این دارای مناصب نایب رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس، رئیس مرکز امور زنان و خانواده، عضو هیئت امنای پژوهشگاه فرهنگی اجتماعی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا، معاون آموزش و پژوهشی دانشکده الهیات و ادبیات دانشگاه الزهرا - زهرا رهنورد مشاور سیاسی رئیس جمهور در سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷، رئیس دانشگاه الزهرا از سال ۱۳۷۷ (تا ۱۳۸۵)، - زهرا شجاعی رئیس کمیسیون زنان جبهه مشترك در سال ۱۳۷۶ و رئیس مرکز مشارکت زنان دفتر رئیس جمهور در سال ۱۳۸۰، که با پول بنیاد جمعیت سازمان ملل تأسیس شده، با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران که با همین پول و در همین سال تشکیل شد، در همکاری با دانشگاه الزهرا به ریاست زهرا رهنورد، سردبیر نشریه راه زینب، به تحقیق در باره مشکلات اجتماعی مشغول شد. پس از چند سال کار در رابطه با مشکل حجاب - مشکل ادغام زنان در جامعه اسلامی، و تلاش ناموفق در فرو کردن حجاب در سر زنان، راه حل مسئله در بهبود وضع زنان تشخیص داده شد.

سرپرست تحقیقات مرکز مشارکت زنان در این رابطه هشدار داد که "در دهه های آینده ما با پدیده افزایش خانوارهای یک نفره، به سرپرستی دختران تحصیل کرده مواجه خواهیم بود که می تواند بیانگر بحران های بالقوه و گسترده شدن ناهنجاری ها و آسیب های اجتماعی باشد." جمع بندی "تحلیل های بنیادین با ابزار مدرن" این مرکز این بود که "برای رفع بحران های اجتماعی، جلوگیری از فروپاشی خانواده و خطر روی برگرداندن زنان از جمهوری اسلامی و پیشگیری از خطر فساد اخلاقی و به نفع توسعه اقتصادی بایستی از زنان بعنوان سرمایه انسانی استفاده کرد." ( فصلنامه فرهنگی و پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، سال اول، دوره اول، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۲ )

"راهبردهای مسائل حقوق زنان" تیتراژی یکی از مطالعات این مرکز بود (ریحانه، شماره ۶، بهار ۱۳۸۳) که پیش از این با حذف "برابری زن و مرد"، "لزوم نگرش های جنسیتی در برنامه چهارم" و "رشد زنان در جامعه دانائی محور" آغاز شده بود. (ریحانه شماره ۴)

به علاوه مرکز، با پول سازمان ملل متحد، سازمان های غیردولتی را تحت کنترل درآورده، میان مرکز پژوهش های زنان دانشگاه تهران و دانشگاه الزهرا پل زده، از فصلنامه آوا، اختصاصی "ان. جی. او.ها" به زبان های فارسی، انگلیسی و عربی، تا دانشنامه های همه دانشگاه ها در باب مسئله زن را در خدمت تبلیغات زن اسلامی جمهوری اسلامی قرار داد.

اشرف گرامی زادگان در مقدمه فصلنامه آوا، اهمیت همکاری تشکل های داوطلبانه و سازمان های غیردولتی زنان را در کیفیت خدمات رسانی بیان می کند: "جامعه ای که به سوی مردم سالاری گام بر می دارد و آن را هدف قرار

می‌دهد باید آراء و نظرات همگان را بشنود که مسلماً نتیجهٔ تعامل بین جامعه مدنی و دولت، خدمات رسانی کیفی تر به مردم خواهد بود. ... مجریان و مسئولان امور کشور به این مهم واقف شده‌اند که حضور، نظارت و همکاری جامعه مدنی می‌تواند در انجام، بهبود، تقویت و توانمندی آنان مؤثر باشد. این تعامل دوطرفه و دوسویه است." (آوا - ویژهٔ تشکل های داوطلبانه و سازمان های غیر دولتی زنان، آذر ماه ۱۳۸۳)

مرکز امور مشارکت با ته کشیدن پول جایش را به مرکز امور خانواده داد. مفاهیم "جنبش زنان"، "دموکراسی" و "حقوق بشر" که در کارگاه "مفهوم سازی" مرکز مشارکت زنان با سمبادهٔ "عدالت جنسیتی" از شکل افتاده بود، باقی ماند و بر مشکل مقاومت نسل دختر بچه‌های انقلاب در مقابل حجاب، مشکل مقاومت نسل دختر بچه‌های بعد از انقلاب اضافه شد. تنها موفقیت این مرکز در توانمندسازی زنان مسلمان وابسته به حکومت، جذب زنان مسلمان حامی رژیم و زنانی فعال با پیشینهٔ چپ در مشارکت برای اصلاح رژیم بود؛ که کم نبود.

"انقلاب" دوم خرداد و جنبش های زنان داخل ایران، باعث شکاف و تضعیف اپوزیسیون و جنبش زنان خارج کشور می شد. دگرگونی در معنی مفاهیم که از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام پایان جنگ سرد شروع شده بود، با جا افتادن باور به مدل جهانی شدن نئولیبرالی که وعده به یک‌رنگی جهان می داد شتاب گرفت. دوران بعد از کشتار زندانیان سیاسی، دورانی که از طرف حکومت دوران سازندگی نام گرفته بود، اکنون از طرف بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی و جنبش زنان ایران با همین نام تکرار شده، مثل مفاهیم مدنی "اصول گرا"، "اصلاح طلب"، "اعتدال گرا" و "مستقل" برای جناح بندی منتخبین شورای نگهبان و ایجاد توهم انتخابات که شرکت اپوزیسیون را در آن موجه جلوه می دهد. چند سالی نگذشت که در خرابه های برجای ماندهٔ دوران "سازندگی" رفسنجانی، ابزارهای ساختارشکن از غرب به سوی ایران جاری شده، از صافی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی گذشته، تأیید می شد و مثل بولدوزر پایه های فکری اپوزیسیون را صاف کرده، یک افسانهٔ خرد جامعهٔ مدنی می یافت که تا سال ۱۳۸۴، تکلیفش را با آرمان گرایی، شهامت اخلاقی، عدالتخواهی و فداکاری و با محکوم کردن آن ها معلوم می کرد: نفی هیرارشی، به نفی تفاوت های ارزشی و تنزل از تمایز به بی تمایزی مطلق تبدیل شده، تحت عنوان اتوریته شکنی، اتوریتهٔ ارزش ها شکسته شد، اتوریته های که ناشی از جهانشمول بودن ارزش ها بود، نه دیکتاتوری. شعار حضور بجای نمایندگی، سبب مرگ آوانگارد شد. همهٔ ابزاری که بیش از همیشه برای مبارزه علیه حکومت وقت ایران لازم بود شکسته شد. مبارزهٔ فیلسوفان پست مدرن برای رهائی از فردیت هموزن، برای یک فردیت متکثر و تحول پذیر، با سوءاستفاده از ابزارهای پسا ساختارگرایی خود آن ها، در تحلیل های گفتمانی، در سیاست هویت و نسبیت گرایی فرهنگی، پسا مدرنی و بی اصل و نسب می شد. جنگ بی امان حکومت اسلامی علیه اپوزیسیون، (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷) به "هژمونی گفتمان مسلط" جعل می شد. مفاهیم روشنگران و روشنفکران غرب، در دهان دولتمردان حکومت اسلامی شیرین می شد، وقتی که "مدنی" با کلمهٔ عربی "تعامل" همراه شده، "گفتگوی تمدن ها" آغاز می شد. در غیاب شاهدان فاجعهٔ حکومت اسلامی، اسناد جنایت محو یا جعل شده، شکنجه گاه توحید موزه عبرت می شد (۱۳۸۱). خاوران سنگر مبارزهٔ مادران، هنوز بود.



تا زمانی که افسانهٔ یک‌رنگی جهان رنگ باخت و بی‌رنگ شد، فرق جهان اول و سوم چنان از اذهان دور شده بود، که مثلاً "به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است" برای ایرانی کتابخوان عین حقیقت شده، ویرانگری‌های جمهوری اسلامی تحت عناوین عام نقض حقوق بشر، بی‌عدالتی اجتماعی و قوانین تبعیض آمیز علیه زنان و از این قبیل ویژگی از دست داده، نمونه‌ای از انبوه فجایع ناشی از حاکمیت سرمایه در سراسر جهان معرفی می‌شد، که سرش در دوردست غرب بود و دست کسی به آن نمی‌رسید. جز تضاد آشتی ناپذیر با امپریالیسم تجریدی، هر تضادی عین یک اختلاف فرهنگی بود و باید به شیوهٔ مسالمت آمیز حل می‌شد. به این طریق ایران معدن همهٔ جنبش‌های جهان شده، "مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران" محل آموزش "جندراستادی" می‌شد؛ گیریم با شکل و محتوایی دیگر که مثل خود حکومت اسلامی برای جهانیان نوظهور بود. جنبشی از درون چپ متلاشی شدهٔ ایران ظهور می‌کرد که نه فقط خودش، بلکه کل چپ ایران و جهان را نقد و رد می‌کرد؛ نه فقط این، بلکه در دفاع از ذهن مردم‌دار خود، مارکسیسم را تخطئه و رد کرده، تیشه به ریشهٔ فکر دگرگونی و حتی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی می‌زد. در این وضعیت بود که توده‌های و اکثریتی‌ها به محافل غیر رسمی زنان در ایران راه یافتند. انگیزهٔ موافقان این مرزشکنی امید به تأثیرگذاری بر این زنان ابراز می‌شد. بیانگذاران محافل با برخورداری از آگاهی و تجربهٔ سیاسی بیشتر، نتیجه عکس را پیش‌بینی می‌کردند. پیش‌بینی به حقیقت پیوست؛ مرزهای دیگری شکسته شد. زنان (چپ)، در جبههٔ واحد با زنان اسلامی با درجات متفاوت نزدیک به حکومت، عملاً زیر لوای کنشگران زن حکومتی قرار گرفته و با کار علنی، فعالیت آگاه‌گرانهٔ چپ محافل اولیه را به بن‌بست کشاندند.

جنبش نوپای فمینیستی ایران در تبعید در روبروئی با این پدیده در ایران، با معضلی بزرگ روبرو شد، که بحث‌ها برانگیخت. برای عده‌ای، مطالبهٔ علنی زنان در ایران که حکم زندانیان زنان عمومی جمهوری اسلامی را داشتند، در بهترین حالت از نوع اعتراضات زندانیان زمان شاه، در زندان‌های عمومی بود و نه بیش از آن، که باید از آن حمایت می‌شد، - برای دسته‌ای گفتگو و چانه زدن با جمهوری اسلامی، تحت هیچ عنوانی قابل حمایت نبود، - بخش وسیعی اما به معجزهٔ شکل گرفتن یک جنبش زنان یا حتی فمینیستی مدنی در ایران باور داشت. فرق عنصر آگاهی و موضوع آگاهی، بین حرکت آگاهانه و واکنش از میان رفته، فمینیسم زبانی، عامیانه و پوپولر می‌شد.

هنوز بخش بزرگی از زنان با تردید به علنی شدن فعالیت زنان ایران می‌نگریست که مردانی با شوق و ذوق از آن جنبشی ساخته، بدون نگرانی از به خطر انداختن ایدهٔ آزادی یا انحلال پرولتاریا در مقولهٔ فراطبقاتی زن، آن را جنبشی فمینیستی معرفی کردند. جنبش فمینیستی نوپای زنان تبعیدی که به حاشیهٔ سیاست رانده شده بود، بیش از پیش در برابر نفوذ تفکر مردانه بی‌دفاع بود. جمهوری اسلامی که خشونت خالص مذکر بود، که مطلق بود، توسط محققین دانشگاهی نسبی می‌شد، بعنوان برگی در تاریخ پدر سالاری که از طرف عموم مردان اپوزیسیون پذیرفته می‌شد؛ بی‌خبر از اینکه جمهوری اسلامی در این جبههٔ زنانه آسیب ناپذیر می‌شد.

هر موج فرار زنان کنشگر از کشور، نه به اتحاد با جنبش زنان در تبعید، بلکه به انشعابی دیگر منجر شده، ابعاد تهاجم حکومت اسلامی به چپ و فمینیسم آشکارتر می‌شد. شکاف تا آنجا پیش رفت که بخشی از زنان چپ که در

جبهه سیاسی علیه اصلاح طلبان بود، در جبهه فمینیستی پیشگاهنگ مردان چپ در حمایت از زنان اصلاح طلب بیرون حکومت بود. این سیاست دوگانه در مقابل اصلاح طلبان که به ایزوله شدن افراد یا بخش هائی از جنبش زنان در داخل و خارج از کشور منجر شد، افزایش طرفداران فمینیسم در میان مردان را به دنبال داشت، زیرا که فمینیسم واقعاً موجود در ایران، برخلاف فمینیسم تاکنونی، با نظرگاه رایج مردانه درباره جنبش زنان منطبق بود: جنبش چپ بعنوان یک جنبش سیاسی و جنبش فمینیستی بعنوان یک جنبش اجتماعی غیرسیاسی ارزیابی می شد که اگر تابعی از سازمان های سیاسی نبود، بورژوائی بود و مانعی در راه جنبش سیاسی تلقی می شد. جنبش فمینیستی جدید ایرانی که فراطبقاتی و اجتماعی- فرهنگی بود و سقف مطالباتش از خواست برابری حقوقی با مردان فرسنگ ها فاصله داشت، ایده آل برای آشتی با فمینیسم بود. فمینیسم بعنوان یک نقد رادیکال اجتماعی و یک جنبش سیاسی رزمنده، از جنبش سیاسی بیرون رانده شده، به مجلس آشتی نیرو های سیاسی تبدیل می شد. دوست و دشمن طرفدار چنین فمینیسمی می شد. فمینیسم ضد آرمانگرایی، برای ضد کمونیست ها با شعار مرگ بر کمونیسم، مرگ بر سوسیالیسم و اعلام ورشکستگی چپ یکی بود،- نرمی فمینیسم مدنی در گوش اصلاح طلبان، سرود صلحی بود برای انکار جنگ خانمان برانداز جمهوری اسلامی علیه زنان و علیه بشریت، برای اعلام ختم مبارزه و اشتغال به امور محرومان و فرودستان جامعه. فمینیسم برای سازمان های چپ نادم، امیدی بود برای بازسازی سنگر کهنه مردانه در پشت مقوله عام زن؛ یا استفاه از آن بعنوان ملاطی برای ترمیم برادری متلاشی شده بعد از انقلاب.

## دهه ۱۳۸۰

در این دهه هنوز امید به سرنگونی جمهوری اسلامی با انقلابی دیگر از دل ها بیرون نرفته بود که زمزمه جنبش مسالمت آمیز و مدنی زنان در ایران بالا گرفته، در کنفرانس های سالیانه بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی در کشورهای غربی طنین می انداخت. چشم مدت ها به دیدن سخنرانان میهمان از ایران، با درجاتی متفاوت از رعایت حجاب "اسلامی" عادت کرده بود، هم اندیشی سخنران یا سخنرانان ایرانی بدون حجاب ساکن کشورهای غربی با آنان، در باب رشد و پیشرفت جنبش زنان در ایران، گه گاه به اعتراضی منجر شده بود. جو غالب بر کنفرانس ها اما هنوز مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. هنوز کسی خبر نداشت که در این دهه (در فاصله ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۸) جنبش زنان "جامعه مدنی را تسخیر می کند" (نوشین احمدی خراسانی، بهار آزادی جنبش زنان - روایتی از اشک ها لبخندها ۱۳۹۱) و این مدعا در هفته نامه چلچراغ، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۸، زیر تیتر "زهرا رهنورد از بی حجابی به حجاب رسیدم" از اعتبار رسمی برخوردار می شد. زهرا رهنورد پس از اینکه در سال ۱۳۸۷ به مقام استادی دانشکده هنر دانشگاه تهران رسید و از طرف مؤسسه امام رضا و سازمان اوقاف بعنوان "خادم قرآن" انتخاب شد، در گفتگو با این نشریه خود را آدمی "مدنی الطبع" معرفی کرده، می گوید: "تنها مدیریت من هم یک مدیریت مدنی بوده، یعنی مدیریت دانشگاه الزهرا. بر همین اساس همیشه یک آدم مدنی بوده و خواهم ماند." منصب معصومه ابتکار که در این دهه، ۱۳۸۵ (تا ۱۳۹۲) عضو شورای اسلامی شهر تهران بود، نیاز به گفتن نداشت که منصبی "مدنی" بود.

بر اساس این بی‌اطلاعی بود که در سال ۱۳۸۳-۲۰۰۴، شرکت‌کنندگان در پانزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایرانی در برلین، از غلبهٔ حامیان جنبش مدنی جا خوردند.

هر سه سخنران ایرانی: فروغ نیری تعمیمی از هلند، رؤیا طلوعی از سنندج و سوسن رخس از بلژیک، کار تحلیلی خود روی موضوع کنفرانس "بررسی نقش اجتماعی جنسیت در روند مدرنیته در ایران" را با نتیجه‌گیری مشترک: رشد زنان ایرانی در جمهوری اسلامی، ارائه دادند.

مهیندخت مصباح گزارشگر صدای آلمان از برلین، چنین گزارش می‌دهد: "تأکیدهای خانم تعمیمی در رشد آگاهی زنان ایرانی در طول ۲۵ سال پس از انقلاب، موجب رنجش و بحث‌های فراوانی در جلسه شد. خانم تعمیمی بر این نظر بود که آپارتاید جنسی در سال‌های پس از جمهوری اسلامی موجب پیشرفت و رشد جنبش زنان شده است وی گفت، در دوران انقلاب هویت زن ایرانی سیاسی بود، اما آن‌ها اینک علاوه بر آن هویت فرهنگی و فمینیستی نیز دارند" پس از آن خانم رؤیا طلوعی از شهر سنندج کردستان گفت که مسئلهٔ زن در ایران و بویژه در کردستان پیامدهای مثبت و منفی فراوان داشته است. با اینهمه ایشان در سخنان خود عمدتاً به نتیجه‌گیری مثبت از موقعیت زن کرد پرداخت. ... سوسن رخس به رشد غیر قابل انکار و آگاهی صنفی- فرهنگی زنان ایران اشاره کرد. این برداشت نیز با اعتراض گروهی مواجه شد که با هر نتیجه‌گیری مثبت از تحولات موجود در جامعه ایران برآشفته می‌شوند. "گزارشگر نتیجه می‌گیرد که "باید گفت که گفتگوهای پس از سخنرانی‌ها و پرسشهایی که از سخنرانان می‌شد غیرمداراگرانه و مقاومت در قبال حقایق تحقیقی و آماری بود. به نحوی که هر سخنرانی که نتیجهٔ تحقیقی مثبتی از شرایط زنان ایران می‌گرفت، متهم به جانبداری از حاکمیت اسلامی می‌شد."

رنجش و برآشفتنگی ذکر شده در گزارش مهیندخت مصباح، می‌تواند بیان احوال پناهندگان سیاسی زن باشد، که مبارزه‌شان در تبعید بر اساس مبارزه با جمهوری اسلامی شکل گرفت. آن‌ها در روبرویی غیرمنتظره با نفی سال‌ها جنگ زنان، بخصوص زنان کرد در جبهه‌های مقاومت علیه جمهوری اسلامی و بیش از دوده مبارزه با مردسالاری و حکومت ضد فمینیست ایران در خارج از کشور باشد. این کنفرانس مقدمه‌ای بود بر آنچه که می‌تواند سرآشینی جنبش فمینیستی زنان ایران نام گیرد.

در همین سال‌ها بود که بحث پیرامون حجاب اختیاری در کشورهای اروپائی، زنان ایرانی را نیز به خود مشغول داشت. انتظار می‌رفت که فمینیست‌های ایرانی با آگاهی از ماهیت سیاسی "حجاب اسلامی" و رابطه‌اش با بنیادگرایان ضد فمینیست، و شناخت از این واقعیت که پدیدهٔ "حجاب اختیاری" در اروپا یکی از نتایج به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی در ایران بود، در کنار مترقی‌ترین و آگاه‌ترین زنان و مردان جهان از سکولاریسم فرانسه دفاع کنند. برخلاف انتظار، بخشی از زنان فمینیست ایرانی در خارج و داخل ایران، در مخالفت با ممنوعیت روسری "اسلامی" در مدارس فرانسه، در کنار مرتجع‌ترین زنان مثل صبا محمود نویسندهٔ کتاب "سیاست تقوا، شکوفائی اسلامی سوژهٔ فمینیستی" (۲۰۰۵) و جون والاک اسکات نویسندهٔ کتاب "سیاست‌های حجاب" (۲۰۰۷)، به دفاع از الگوی صادراتی "زن اسلامی" و "حجاب اسلامی" حکومت ایران برخاستند. با این اختلاف که آن‌ها کشور سکولار

و دموکراتیک فرانسه را با حکومت ضدزن و ضد فرد جمهوری اسلامی همپراز ارزیابی و محکوم نمودند، در حالی که دو نویسنده فوق، کار مارگوت بدران و والنتین مقدم در خدمت به بنیادگرایی اسلامی را به کمال رسانده، مقام حجاب را به نشانه سوژه فمینیستی ارتقاء دادند. در بررسی انتقادی عبدی کلانتری - "سکس و سکولاریسم، در چشم انداز تاریخ نگاری پسا استعماری"، سایت رادیو زمانه، ۲۶ تیر ۱۳۹۷ - با نظرات این دو محقق به زبان فارسی آشنا می شویم: صبا محمود زنان به اصطلاح "سنتی" و متدین و محجبه را صاحب "عاملیت فمینیستی" دانسته، با مفاهیم برگرفته از جودیت باتلر، نظریه پرداز در خصوص "بدن و اجرای نمایش جنسیت"، معتقد است که: "برابری جنسی تنها در اواخر قرن بیستم برای دیسکورس سکولاریسم اهمیت پیدا می کند، آن هم صرفاً به دلیل خصومت با اسلام". بر اساس همین نظریه جون والاک اسکات به قول عبدی کلانتری به تفسیر بدیعی دست می زند. و آن تقابل لائیسیتۀ فرانسوی با زنان محجبه است و این تقابل را به مثابه ادامه سیاست های استعماری فرانسه از جهات مختلف تحلیل می کند. (همانجا)

در سال ۲۰۰۷ کریستینا فُن براون، بنیانگذار و رئیس دپارتمان جندراستادی دانشگاه هومبولت در برلین و همکارش بتینا ماتس، با همان استدلالات جون والاک اسکات سهم خود در دفاع از حجاب اسلامی را در کتاب "واقعیتِ در حجاب. زن، اسلام و غرب" به جهان آکادمیک ارائه کردند. آن ها با مقابل نشانیدن غرب در مقابل شرق، و مترادف دانستن این تقابل با برهنگی در مقابل حجاب، به این نتیجه می رسند که سکسوالیزه کردن غربی شرق، در خدمت غرب برای کنترل بر شرق بوده که با سکولاریزه کردن و جهانی شدن گسترش یافته و در حقیقت ادامه سیاست استعماری غرب می باشد.

در سال ۱۳۸۵ شمسی، سال تأسیس "مجمع زنان اصلاح طلب" از "فراکسیون زنان حزب مشارکت ایران اسلامی" توسط زهرا شجاعی، و ائتلاف های جنبش "مدنی" با شعار مبارزه برای "تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان"، کنشگران فمینیست، هم اندیش اصلاح طلبان غیرحکومتی و حکومتی شده، با برخی از اصولگرایان از زن و مرد همراه شدند. از آنجا که همکاری با زن ستیزان بی نظیر در تاریخ را مردان، آن هم در مقیاس توده ای آغاز کرده بودند، مشکل بود زنی را که خود نیز قربانی بود، به جرم همکاری محکوم کرد. برخی از فمینیست های خارج کشور از شوق شنیدن "جنبش زنان"، تفاوت حکومت اسلامی را با حکومت های سکولار و دموکراتیک از یاد برده، حرکت مدنی قانونی در ایران جمهوری اسلامی را با مبارزات قانونی فمینیست های لیبرال غرب بخصوص فرانسه مقایسه کرده، بعنوان مرحله ای از جنبش زنان مورد حمایت قرار دادند. جنبش مدنی که دیگر هیچگونه مرزی با اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی نداشت، مرز بین زن و مرد و داخل و خارج هم نمی شناخت. بخشی که نتیجه این گونه مرزشکنی سیاسی در جنبش زنان را جز تداوم بخشیدن به حکومت زن ستیز و ضد فمینیسم جمهوری اسلامی نمی دیدند، در داخل و خارج کشور ایزوله می شد.

سال های پایانی دهه هشتاد، دوران رکود جنبش مدنی زنان بود که بقول نوشین احمدی خراسانی وارد "دوران پائیزی" می شد. (نوشین احمدی خراسانی، بهار جنبش زنان - روایتی از اشک ها لبخندها ۱۳۹۱)

این دوران همراه بود با ظهور فمینیست‌های چپ داخل ایران در کنفرانس‌های خارج از کشور و معرفی طیف وسیعی از گرایش‌های نظری فمینیستی در ایران که حیرت‌ده‌ای و تحسین‌برانگیزی را برمی‌انگیخت. این پدیده نیز از طرف زنان خارج کشور به دوگونه قابل‌تعبیر بود. یکی تأثیرگذاری مثبت جمهوری اسلامی در رشد و اعتلاء جنبش فمینیستی زنان در ایران و دیگری تأثیرگذاری منفی جمهوری اسلامی از طریق تبلیغات و جنگ طولانی علیه زنان، که پیشداوری "فرو دست" و "ضعیفه" بودن زنان را چنان به واقعیت زن‌روشنفکر امروز ایران نزدیک کرده بود که او فراموش کند در سال ۱۳۵۹ این زنان جنوب شهر تهران بودند که با چوب جارو و برف‌پاروکن و ... ، به پاسداران مسلح جمهوری اسلامی که برای تخلیه خانه‌های اشغالی آمده بودند حمله کرده، آنها را می‌تاراندند، و خیال کند که زنان قبل از انقلاب در مزرعه، پشت تسمه نقاله، ... و در پست وزارت نیز جز نقشی از ضعف بر پیکر جامعه ایران نبودند، و باور کند که آنها با از دست دادن حقوقشان و بدون آزادی، دارند نشان می‌دهند که ضعف نیستند. او نمی‌داند که زنان حکومتی با آگاهی به این تأثیر منفی و برای سهم بیشتر در قدرت، برنامه توانمندسازی را راه انداختند. فاطمه اشرفی، مشاور معاونت توسعه روستائی و مناطق محروم نهاد ریاست جمهوری، در تاریخ ۱۳۹۶/۱۹۱۶، در پیام به مناسبت درگذشت شهلا حبیبی، می‌نویسد: "حساس سازی جامعه پس از انقلاب که زنان ایرانی را به انزوا کشیده و جامعه زنان را به خودکم‌بینی‌های ناشی از به حاشیه رانده شدن مبتلا نموده است ...". از نظر او شهلا حبیبی بعنوان پیشکسوت و معمار جامعه مدنی و سازمان‌های غیردولتی زنان و مؤسس و رئیس "شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی" نقشی بزرگ در برطرف کردن این عارضه داشته است.

پدیده فمینیسم چپ داخل ایران اما چرخشی عمومی در مواضع اپوزیسیون عمومی چپ، نسبت به فمینیسم را موجب شد؛ راه انتخاب فمینیسم مناسب برای برخی از سازمان‌های چپ نیز باز شد؛ راهی بدون الزام به پذیرفتن زنان بعنوان نیروئی با ظرفیت انقلابی و بدون تغییری در جای جنبش زنان در بیرون از سیاست. بخشی از چپ حتی با گذاشتن همه امکاناتش در خدمت این فمینیسم، در ایزوله کردن زنان فمینیست چپ رادیکال خارج از ایران ایفای نقش کرد. اگر سؤال می‌شد، چگونه در جامعه زیر سلطه حکومتی ضد فمینیسم و ضد کمونیسم، جنبش فمینیستی چپ شکوفا می‌شد، جواب با روش دیالکتیکی، حاضر و آماده بود: هر پدیده ضد خود را پدید می‌آورد. این سیر دیالکتیکی در مورد جنبش فمینیستی مدرن دهه‌های شصت و هفتاد میلادی در غرب صادق بود که در جامعه سرمایه‌داری مردم‌دار، از درون جنبش چپ برخاسته، مستقل شده، درون نهادهای اجتماعی، حتی نهاد مذهب پیش‌رفته، درون حکومت نیز تأثیر گذاشته بود. اگر "تناقض" که مخالفش را باطل می‌کند با "تضاد دیالکتیکی" مشتبه می‌شد، حاصل جمع اضداد، ممتنع بود و چوب لای چرخ تاریخ می‌شد. اگر تخاصم به تضاد مشتبه می‌شد، سیر رشد معکوس می‌شد، مثل پدیده فمینیسم در ایران جمهوری اسلامی که سرش در حکومت بود و به مدد واسطه‌های متشکل از زنان مسلمان حامی حکومت و با به خدمت گرفتن واسطه‌های مدنی متشکل از زنان فعال سکولار بعنوان سیاهی لشکر، کتک خور و بز بلاگردان زنان اصلاح طلب حکومتی، جامعه زنان را تحت

کنترل خود درآورده، فمینیست‌های چپ رادیکال بیرون از این مناسبات را بیش از پیش منزوی می‌کرد. آنچه از مارکسیسم و فمینیسم باقی می‌ماند، یک دیالکتیک واژگونه بود و انسانی دوپاره: زن و مرد.

حل تضاد متناقض متخاصم جمهوری اسلامی و فمینیسم در یک سنتز، تنها با یک تحلیل فمینیستی سوسیالیستی واقعاً موجود ایرانی بدینگونه ممکن می‌شد: "جریان محافل (زنان) از این نظر زنده و فعال بود که توانست مفاهیم و هنجارهای سلطه طلبانه و سکسیستی نظام حاکم را در درون خود هضم کرده و کارکرد آن را تغییر دهد." (فرزانه راجی، گرایش‌های نظری جنبش زنان ایران از ابتدای دوران "سازندگی" تا ابتدای دور دوم زمامداری دولت "دولت تدبیر و امید" ۲۱ فروردین ۱۳۹۷، سایت رادیو زمانه)

جنبش چپ و جنبش زنان ایرانی در تبعید که از هم دور افتاده بودند، با مشکل نسل‌ها نیز روبرو شده بود. تقسیم‌بندی نسل‌ها به قدیمی و جوان سال‌ها بود که وسیله توجیه رفتارهای سیاسی شده بود. برای اینگونه تقسیم‌بندی‌ها هیچ ملاکی نبود. کودکان و نوجوانان اعدام شده در سال شصت از نظر سنی جزو نسلی بودند که یک یا دو دهه بعد، بعنوان نسل بعد از انقلاب، نسل دوران سازندگی یا اصلاحات معرفی شده، نفیسه اشرف جهانی دهساله که در همین سال اعدام شده بود در تقسیم‌بندی نسلی نوشین احمدی خراسانی جزو نسلی قدیمتر از خودش جای می‌گرفت. تقسیم‌بندی دورانی نسل‌ها، حاصل فعالیت مداوم دستگاه ترور و تبلیغات جمهوری اسلامی است، و حاصل باوراندن یکسانی همه در جهانی شدن نفولیبیرالی است که با استفاده از مفاهیم به ظاهر مشترک صورت گرفته، و نسل‌های جامعه در جنگ مداوم ایران جمهوری اسلامی را بر طبق الگوهای دسته بندی مربوط به جوامعی در مناسباتی دیگر، در شرایط نرمال و غیرجنگی، از یکدیگر جدا می‌کند. در حقیقت اما نسل والدین و فرزندان ایرانی، با انقطاع یا فاصله سیاسی دورانی از یکدیگر جدا نمی‌شوند. نه چرخشی در تاریخ قریب به چهل سال گذشته ایران رویداده، نه نسل قبل لزوماً به قدیم و نسل بعد لزوماً به آینده روی دارد. تا امروز سه نسل در جامعه زیر سلطه حکومت اسلامی سرنوشتی مشترک را تجربه کرده و می‌کنند. پیوستگی در جنگ سی و اندی ساله حجاب آشکار است و مرحله بندی نمی‌پذیرد. تقسیم‌بندی نسلی بر طبق دوره بندی‌های حکومت اسلامی نه تنها کمکی به فهم جامعه ایران بعد از انقلاب که به لابی‌رنتی از پستوها و نهانگاه‌های پیچ در پیچ تبدیل شده است نکرد، بلکه به اغتشاش در مواضع اپوزیسیون چپ و جنبش زنان در داخل و در تبعید دامن زد. تنها مرز مخدوش نشده فمینیسم خارج از کشور، مخالفت با حجاب جمهوری اسلامی بود که از این دهه به دهه دیگر با تلاش بسیاری از زنان و اندک مردان، در لیست اعتراضات اپوزیسیون، از پائین به کمی بالاتر جابجا و منتقل می‌شد.

۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲

این دوران با انتشار کتاب "حجاب و روشنفکران" نوشین احمدی خراسانی در سال ۱۳۹۰ آغاز شد. بسیاری از مردان حتی بدون خواندن کتاب، شاید با دیدن عکس زنان چادری روی جلد، آن را پسندیدند. نویسنده، نماینده فمینیسم موقعیتی، از بنیانگذاران "جنبش مدنی" زنان در ایران، در طی سه دهه‌ای که بخش وسیعی از زنان ایران به قیمت شلاق خوردن، پرداخت جریمه نقدی یا محکومیت حبس، مخالفت علنی خود را با حجاب حکومت اسلامی

با بدحجابی به نمایش می‌گذاشتند، نه تنها از طرح مسئلهٔ حجاب به بهانه "تابو" بودن طفره رفت، بلکه در سال ۱۳۸۰ نوشته‌ای در باب حجاب منتشر کرد که جز در لیست مآخذ کتاب خود او "حجاب و روشنفکران"، تنها در لیست منابع حزب الله قرار دارد. در کتاب حجاب و روشنفکران، نویسنده رد همه روشنگران و روشنفکران مخالف حجاب را گرفته، آن‌ها را محکوم کرده است. زیر پوشش تنوع، ویژگی تنها حکومت مستقر اسلامی جهان و حجاب جمهوری اسلامی را پشت تصویر ترسناک زن در کشور اسلامی عربستان سعودی، و لباس رنگین قوم ازدها در بوتان پنهان کرد. با مغلطهٔ کلامی، حجاب را به نوعی "پوشش" به معنی لباس جا زد.

۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶

در این دوره، فعالیت‌های مدنی زنان، گرفتار در دور باطل مطالبه قدم به قدم برای رسیدن به برابری حقوقی، زیر شعار "عدالت جنسیتی" توسط زنان وابسته به حکومت دنبال می‌شد که هنوز به رفع مشکل ادغام زن در جامعه ایران جمهور اسلامی مشغول بودند. در این دوران معصومه ابتکار علاوه بر کسب مجدد پست‌هایش در زمان خاتمی، به معاونت رئیس جمهور (روحانی) در امور زنان و خانواده نیز منصوب شد. لیست مناصب فاطمه راکعی بخاطر کارنامهٔ خدماتش به جمهوری اسلامی باز هم بلند تر شده، "برای جلب مشارکت حد اکثری بانوان در توسعه همه جانبه ایران اسلامی" بعنوان مشاور شهردار تهران در امور زنان برگزیده شد.

در این دوران هنوز اهمیت حجاب حکومتی که با عملکردی همه جانبه، پایهٔ سازماندهندهٔ نظام را تشکیل می‌دهد، مورد اعتناء اپوزیسیون قرار نگرفته، تحلیلی از شرایط مشخص ایران که بر عمده بودن مسئلهٔ زن تأکید داشت، بعلت عدم انطباق با الگوهای عام، وارد بحث‌های سیاسی نمی‌شد. کاربرد کلمهٔ فاشیسم به معنی "خشونت" سابقه‌ای طولانی داشت و در مورد جمهوری اسلامی نیز بکار برده می‌شد. تلاش‌های مردانه برای تئوریزه کردن فاشیسم جمهوری اسلامی اما محکوم به شکست بود، چرا که با تمرکز روی دین اسلام و نقد آن، پدیدهٔ نوظهور حکومت اسلامی ایران، در تاریخی ۱۴۰۰ ساله ویژگی از دست داده، مبارزه با آن از هر طریقی جز روشنگری، درافتادن با جبر تاریخ می‌بود. کوشش‌های نا موفق مردانه در تئوریزه کردن فاشیسم اسلامی، سرانجام توسط حامد عبدالصمد مصری در کتاب "فاشیسم اسلامی" به موفقیت انجامید. تئوری بی بنیاد مملو از اطلاعات ناقص و نادرست نویسنده، از آلمانی به فارسی ترجمه و یکی از منابع تئوریک معتبر زنان و مردان اپوزیسیون ایرانی شد. تئوری فمینیستی دولت فاشیستی مبتنی بر ثنویت جنسی، در هیچ جا مورد بحث قرار نگرفت؛ نه نقد شد و نه رد. تنها نشان آشنائی با متون مربوطه، بریده‌هائی ذکر شده در نوشته‌های دیگران بود، بدون ذکر منبع.

در سال ۱۳۹۶ فاطمه راکعی، از مؤسسين "جمعیت زنان جمهوری اسلامی"، و دبیرکل "جمعیت زنان مسلمان نواندیش" مشاور شهردار تهران در امور زنان" شد. در مرداد ماه ۱۳۹۶ اولین کنگرهٔ "حزب مجمع زنان اصلاح طلب" با اعضاء "مجمع زنان اصلاح طلب" و اکثر زنان عضو "جمعیت زنان جمهوری اسلامی" برگزار شده، زهراشجاعی مؤسس "مجمع زنان اصلاح طلب"، دبیرکل اولین حزب زنان ایران شد. او پیش از این با تأکید بر لزوم اصلاحات برای "دوام جمهوری اسلامی"، برای عموم زنان "عدالت جنستی" مطالبه نموده، با نقد، "نگاه مردانه"، برای

زنان حکومتی "برابری حقوقی" تا حق برابر در انتخابات ریاست جمهوری می‌خواست. تکرار این مطالبات در مقام دبیرکل یک حزب رسمی در جمهوری اسلامی، به مذاق برادران دینی خوش نیامده، او را به فمینیست بودن متهم کردند. بنظر نمی‌رسد که این بار، بار این اتهام سنگین‌تر از بار افتخار باشد، وقتی که فمینیسم اسلامی بنیادگرا، دیگر نه آنی است که مارگوت بدران و والنترین مقدم طرح افکنده بودند و نه آن که در مقاله نیره توحیدی بعنوان جنبشی که به سکولاریزه شدن جوامع مسلمان و حذف تئوکراسی در ایران می‌انجامد بررسی شده است.

Fundamentalist Backlash and Muslim Women in the Beijing Conference  
in Canadian Women Studies 1996, Vol. 16, No.3, p.30 - 34

فمینیست بودن زنان کنشگر حکومت جمهوری اسلامی در سال ۱۳۹۶/۲۰۱۷ در کتاب "سکس و سکولاریسم در چشم انداز تاریخ نگاری پست مدرن" نوشته جون والاک اسکات، تاریخ دان آمریکائی، نه فقط دارای اعتبار علمی - اکادمیک برتر شد، بلکه با استفاده از مفاهیم و دست آوردهای فمینیست‌های غرب و انتقال محل کاربرد آن‌ها، به دشمنی غرب با اسلام، باب طبع حکومت اسلامی نیز شد. فمینیسم محجب نه بعنوان بدیل اسلامی فمینیسم غربی، بلکه بعنوان فمینیسم اصیل در مقابل و علیه سکولاریسم غربی، مشخصاً فرانسه در برخورد به حجاب، و در نقطه مقابل و علیه فمینیست‌های سکولار غرب، از آن بیشتر فمینیست‌های سکولار کشورهای مسلمان معرفی شده، با اهانت به زنان بی حجاب کشورهای مسلمان، کل مبارزات علیه حجاب زنان در این کشورها را توطئه ای استعماری علیه اسلام معرفی می‌کند (بررسی انتقادی عبدی کلانتری - "سکس و سکولاریسم، در چشم انداز تاریخ نگاری پسا استعماری"، سایت رادیو زمانه، ۲۶ تیر ۱۳۹۷)

دی‌ماه ۱۳۹۶

آنچه که دهه‌ها آرزوی مردم ایران بود، در دی‌ماه آمد، بی‌خبر آمد. خبرگزاری‌های جهان برای کوچک کردن قیام مردم ایران علیه حکومت، ماهیت آن را اقتصادی معرفی کردند؛ اپوزیسیون در تبعید، حتی چپ آن را پذیرفت. بدنبال شوک، شوق، ترس و حیرت اولیه، تعریف و تفسیرها شروع شد. بسیاری از حمایتگران چپ این قیام، مردمی را که نه به انبارهای غله هجوم برده و نه سوپرمارکت‌ها را تاراج کرده بودند، بلکه علیه جمهوری اسلامی به میدان آمده بودند، گرسنگان تهیدستان یا فرودستان معرفی کردند. این برداشت خاطره‌ای از یک جلسه سیاسی چپ در برلین را زنده می‌کرد. چند سالی از پیروزی ضدانقلاب ایران گذشته بود که در این جلسه، "مستضعف" بعنوان کلید رمز موفقیت خمینی مطرح شده، تکیه بر "گدا گشنه‌ها" بجای پرولتاری و زحمتکشانش پیشنهاد شد، که خوشبختانه به مزاح گذشت. مستضعفانه کردن جنبش مردمی که در مقابل حکومت قدر قدرت، قد علم کرده بودند، با شوخی و مزاح نمی‌گذشت. انگشت شمار افرادی که می‌دانستند فرودست یعنی حقیر، عاجز، ناتوان، پست، زبون، مادون و ذلیل، به نقد جدی تحقیر قیام مردم ایران پرداختند. مردم ایران در قیامی شکوهمند توانائی خود را برای بیان خواست سرنگونی به صدای بلند فریاد کشیده، آمادگی خود را برای دگرگونی نشان دادند. افسانه جدائی نسل‌ها را و اینکه نسل جوان امروز انقلاب نمی‌خواهد را باطل کردند. صدای تنها شعاری که رو به گذشته داشت را همه



شنیدند، از دهان همان نسل جوانی که قرار بود از گذشته‌اش بریده باشد، ولی در واقعیت تا آنسوی ما عقب می‌رفت. جمعیتی که به آینده‌ای بدون شاه و جمهوری اسلامی نظر داشت، ادامه نسل جنبش مقاومت ضد جمهوری اسلامی بود و هست و یک اپوزیسیون سیاسی مستقل و رادیکال را طلب می‌کند که در اتحاد با یک جنبش رزمنده فمینیستی متشکل شود؛ اپوزیسیونی که تا امروز جایش خالی است.

نیروهای سیاسی رادیکال اپوزیسیون موجود، تنها پس از حمایت گسترده زنان خارج کشور و چندی از مردان، از قدهلم کردن دختر خیابان انقلاب، "حجاب اجباری" را بعنوان نماد جمهوری اسلامی - یکی از کارکردهای حجاب که زنان خارج کشور بیش از سه دهه پیش از این گفته بودند، پذیرفتند. ساختاری بودن "حجاب اسلامی"، با عمکردهای همه جانبه که بنیاد سیستم را تشکیل می‌دهد را هنوز هم حاضر نبودند بشنوند. با این همه مردانی به خطر انحراف جنبش مدنی به راست و به چپ هشدار دادند. عکس‌العملی مردان، زمانی ظهور کرد که حرکت دختران خیابان انقلاب، به بحث حجاب در درون حکومت منجر شده، مخالفت با اجباری کردن آن از طرف افرادی فعال در سیستم نیز مورد انتقاد قرار می‌گرفت، تا آنجا که اجباری بودن حجاب در اسلام زیر سؤال قرار داده شده، "حجاب اسلامی" در دهان مرد مسلمان روحانی به "حجاب اجباری" تغییر یافت. افرادی از زنان کنشگر حکومتی جزو این دسته، با سکوت درباره نقش خود در سرکوب هم‌جنسان‌شان، مخالفت خود با حجاب اجباری را اعلام کردند. در چنین فضایی بود که زبان کنشگران مدنی زن در ایران که در آغاز بند آمده بود، با کمی تأخیر باز شد. زنی کنشگر و همیشه روسری به سر، در رسانه‌های اینترنتی با عکس بی حجاب ظاهر شد.

### اسفند ۱۳۹۶، استقبال از روز جهانی زن

در ماه مارس ۲۰۱۸، یک هفته قبل از روز بین‌المللی زن، رادیو همبستگی و رادیو و تلویزیون برابری، به پیشواز ۸ مارس رفته، مصاحبه‌ای با موضوع "پیشینه جنبش فمینیستی در ایران" را که حدود ده سال قبل با فرزانه راجی فعال زنان و فعال چپ انجام شده بود پخش کردند. فرزانه راجی در جواب این سؤال که فعالیت‌های زنان در چه حوزه‌ها و زمینه‌هایی بوده، با اشاره به پیچیدگی طیف گسترده گرایش‌های فمینیستی ترجیح داد به دسته‌بندی آن‌ها ابتدا در دو گرایش کلی درون سیستم (که همه نیروهای سکولار غیر چپ را شامل می‌شود) و خارج از سیستم بپردازد - با این تذکر که منظور از سیستم لزوماً نه سیستم جمهوری اسلامی بلکه سیستم سرمایه‌داری بطور کلی است. فمینیست از نظر او هر کسی است که برای زنان فعالیت می‌کند. عدم پذیرفتن عنوان فمینیستی از طرف بسیاری از زنان فعال علیه حکومت در ایران به پندار او به خاطر "قباحت" کلمه فمینیسم می‌باشد. او امکان دیگری را در نظر ندارد، مثلاً آنانی که فمینیسم را با مصرف مقولات فمینیسمی تعریف نمی‌کنند. احتمالاً نمی‌داند که بسیاری از زنان و برخی از مردان فمینیست، قباحت را نه در کلمه فمینیسم، بلکه در منسوب شدن به "جنبشی فمینیستی" می‌بینند که سر در حکومت دارد. هم آن‌ها که قباحت را در اعطای عنوان فمینیست به همکاران مؤنت حکومت ضد فمینیسم می‌دانند. برخلاف نظر او کنشگران حکومتی مشکلی در پذیرش عنوان فمینیست ندارند. فاطمه راکعی در مصاحبه‌ای با فرشاد قربانپور در جواب این سؤال که آیا او فمینیست است، می‌گوید: "اگر به معنای

کلی و اصطلاحی و کلمه بگیریم که به مفهوم دفاع از حقوق زنان است من هیچ مشکلی با آن ندارم. اگر مفهوم رادیکال آن را در نظر داشته و در میان نحله‌های فمینیستی دنبال اهدافی مانند زنانه کردن دنیا، ستیز با جنس مرد ... باشیم من فمینیست نیستم." وقتی که فرزانه راجی با ارائه لیست بلندبالای فمینیست‌های ایرانی نتیجه می‌گیرد که "ویژگی این حکومت در این تأثیرگذاری بود، که معلوم شد زن ضعیفه نیست". او فراموش می‌کند که زن ستیزانی که در دهه‌های چهل و پنجاه از قدرت گرفتن سیاسی زنان می‌ترسیدند، اکنون نه از لیست‌های بلندبالا، بلکه از مجامع زنان اسلامی که خواهان سهم برابر در قدرت بودند و از زنان بدحجاب می‌ترسند و فمینیست بودن برایشان تهمتی است شایسته خواهان دینی نظیر زهرا شجاعی و فاطمه راکعی.

از نظر فرزانه راجی صف مستقل اصل است، آنوقت می‌شود با هر زنی حتی نماینده مجلس بر سر خواست‌های مختلف ائتلاف کرد. در رابطه با خواست لغو حجاب اجباری می‌گوید، این خواست از برآیند خواست‌ها در ائتلاف باید شکل بگیرد و در رابطه با مردم. او با نگاهی تیز و روشن جنبش زنان ایرانی در خارج از کشور را انعکاسی از جنبش زنان داخل ایران می‌بیند، بدون آنکه بداند این انعکاس از نگاهی دیگر، ناشی از تهاجم فرهنگی - سیاسی جمهوری اسلامی به اپوزیسیون خارج کشور است.

فرزانه راجی ضمن تأیید اهمیت حضور زنان خارج کشور در ایجاد حاشیه امنیتی، ایجاد تریبون برای جنبش زنان در ایران، و ترجمه بحث‌های در سطح جهانی، می‌گوید که از دیدن آن‌ها در خارج دلش گرفته بود، چون آن‌ها هنوز در دهه شصت مانده بودند، از چیزهایی می‌گفتند که در ایران منسوخ شده، و چیزهایی از چپ‌های سکتاریست در جنبش زنان (خارج کشور) هست، و ما (داخل کشور) نداریم.

در آخر او با زبانی دوستانه و خودمان آن‌ها را نصیحت می‌کند: "یک ذره بیایند از پوسته سکتاریستی شون بیرون"، "وضع با سی سال پیش خیلی فرق کرده"، "دنیا اصلاً یک شکل دیگه شده بخدا."

بهار ۱۳۹۷ / ۲۰۱۸

سرانجام کنشگران زن در ایران و حکومتگران جمهوری اسلامی نظرات خود در باره حرکت دختران خیابان انقلاب را بیان کردند. از آنجا که منابع اصلی در رسانه‌های اینترنتی در دسترس همگان قرار دارند، در اینجا به بررسی مختصر نظرگاه نمایندگان سرشناس گرایش‌های مختلف اکتفا شده است:

**نوشین احمدی خراسانی**، نماینده فمینیسم موقعیتی، تحلیل و بررسی خود را تحت عنوان "نسل کنشگران جدید" در تاریخ ۶ مارس منتشر کرد.

مقاله با یک مونولوگ شروع می‌شود. نویسنده، قبل از هرچیز با تعریفی از "نسل کنشگران جدید"، ذهن خواننده را برای ارزیابی حرکت دختران انقلاب در جهتی معلوم، آماده می‌کند: "آیا این‌ها همان دخترها هستند که وظایف حداقلی‌شان در یک انجمن یا حضور در جلسات را به خاطر هر کار کوچک و فردی‌شان (مثل وقت آرایشگاه برای مانیکور ناخن پشت گوش می‌انداختند ... فعالیت جمعی و نهادی را اغلب مختل و گاه به بن‌بست می‌کشاندند"، ... که گاه به نظر می‌رسد هرآنچه را نفع شخصی می‌دانند «حق زنان» تلقی می‌کنند؟"

نویسنده که تا کنون همواره در منصب خودبرگزیده نمایندگی فمینیست‌های ایران، هرگونه اختلاف و تضادی را در اختلاف نسل‌ها گنجانده، حل کرده و خود را سخنگوی چندین نسل می‌دانست، با ظهور تصویر دختر و دختران خیابان انقلاب، برای اولین بار خود را متعلق به "نسل گذشته" معرفی می‌کند تا با یک "ما" تاریخ‌کنشگری تاکنونی خود را پشت یک نسل توجیه کند. او تحت عنوان "ما نسل پیش‌تر"، "نسل جوان" را نیز یکپارچه کرده، پیشداوری‌های خود را به "ما" نسبت می‌دهد و "نسل جدید" را با تکرار "فردیت"، "فردمحوری"، "منافع فردی"، "منافع شخصی"، "قائم به فرد" و "به‌غایت فردمحور"، در مقابل "منافع جمعی" چنان معرفی می‌کند که امروز خود می‌خواهد، تا دختران خیابان انقلاب را با "انگیزه‌های شخصی" در آن جای داده، حرکت آنان را بعنوان "نمایشی"، "موقتی"، "منقطع" و "کوتاه مدت" تخطئه و کوچک کند، همانطور که زنان مبارز دهه‌های چهل، پنجاه و شصت را، در "نسل قدیم" جای می‌دهد، با این ارزیابی که کار جمعی‌شان "تاحدودی شخصیت زدا، وفردیت‌کش" بود. او که خود میان نسل قدیم و جدید قرار دارد و از سازندگان دوتائی: "مدنی" در مقابل "قهری"، "انقلابیگری" و "براندازی" است، نگران از اینکه مرزبندی‌های مفهومی او کمرنگ شده و معانی مفاهیم سر جای خود باقی‌مانده باشند، به ساختن دوتائی "اصلاح‌طلب"، "انقلابی" و "سیاسی"، "براندازی" اعتراض می‌کند.

هرچند که به نظر او "طی سال‌های اخیر جامعه ایران به راستی شخم زده شده و تغییراتی اساسی رخ داده که به تبع آن نسل جدیدی از کنشگران اجتماعی را با روش و منش خاص خود آفریده است" با اعلام اینکه، حرکت دختران خیابان مدنی است خود را به آن وصل نموده، عقب ماندن خود را از این حرکت با اختلاف سطوح پیشرفت تکنولوژی توضیح می‌دهد؛ موضوع اصلی را که حجاب است دور زده، از سرعت و "انبوه‌سازی" امکانات تکنولوژی جدید می‌گوید. او خوب می‌داند که عامل تأثیرگذار بودن حرکت دختر خیابان انقلاب، نه گوشی هوشمند و ارزان شدن قیمت آن است و نه امکانات اینترنتی که کنشگران مدنی، اولین مصرف‌کنندگان آن بودند: در سال ۱۳۸۵، عکس‌کنشگری در حال هم‌زدن آتش‌نذری برای آزادی زندانیان سیاسی از همین طریق انتشار یافت،- همان طریقی که تصویر زنانی که در تظاهرات سال ۱۳۸۸ در میان جمعیت، حجاب بر می‌داشتند پخش می‌شد،- همان طریقی که حمایت شبکه همبستگی عده‌ای از زنان خارج از کشور با زنان کنشگر مدنی ایران را ممکن ساخت. وقتی که در سال ۱۳۹۶ تصویر دهشتناک زن در اسارت عربستان سعودی، بدست محمدابن سلمان، امیر عربستان سعودی ترک برداشت، فمینیست موقعیتی هم از طریق اینترنت و گوشی هوشمند با خبر شد. او که همواره در حساب دخل و خرج مبارزه استاد است، با این که فهمید جمهوری اسلامی گرفتار در بحران‌های عدیده، با "تابوشکنی" امیر وهابی پاک و رشکسته، و شمشیر اسلامی‌اش در قدرت نمائی سیاسی کندشده است، بروی خودش نیاورد؛ باز هم از بالا بودن هزینه‌ها ترسیده یا فقط ترسانده، حرکت دختران انقلاب را با یک مارک "مدنی" به مطالبه‌ای میان مطالبات در چارچوب جمهوری اسلامی تنزل می‌دهد. در پانوشت می‌نویسد: "منظور آن نیست که این حرکت‌ها از جمله حرکت دختران خیابان انقلاب برای آنکه مثلاً به تغییر در قانون حجاب اجباری بیانجامد، نیاز

به واسطه ندارد، اتفاقاً بازهم نیروی سیاسی، افراد صاحب نفوذ و شناخته شده و نمایندگان در پارلمان لازم است که این حرکت را تبدیل به تغییر قانون کند."

**خامنه‌ای**، ولی فقیه جمهوری اسلامی که ابتدا حمله را روی تظاهرات خیابانی متمرکز نموده، در باره دختران خیابان انقلاب سکوت کرده بود، در روز زن جمهوری اسلامی، ۹ مارس ۲۰۱۸ / ۲۰ ذلعهده ۱۳۴۳ / ۱۸ اسفند، خارج شدن "حجاب اجباری از دهان گروهی که جزو خواص محسوب می‌شوند" را محکوم کرده، گفت: "امام در مقابل یک منکر واضح مثل کوه ایستاد و گفت حجاب باید وجود داشته باشد."

او مغلطه را با وعظ در مورد "منکر واضح" شروع کرده، "حجاب حکومتی" را نه با اسلام، بلکه با ذکر "حرام الهی" - با فتوای بنیانگذار جمهوری اسلامی توجیه کرده، رابطه حجاب و ولایت فقیه را به صراحت بیان کرد و خود در مسند ولایت فقیه تأکید کرد: "حرام شرعی نباید بصورت آشکار انجام شود"، "این برای حکومتی که بنام اسلام روی کار آمده است تکلیف ایجاد می‌کند..." "حکومت اسلامی... باید در مقابل آن بایستد..." "شارع مقدس بر حکومت اسلامی تکلیف کرده است که مانع از رواج حرام الهی در جامعه شود." خامنه‌ای حرکت دختران خیابان انقلاب را برنامه دشمن برای سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام کرده، گفت: "دشمنان ما در خارج کشور صدها رسانه از انواع و اقسام بکار بردند تا بر نقطه حساس، نقطه هویت مستقل فرهنگی زن مسلمان اثرگذاری کنند."

ضربه بر نقطه حساس حکومت چنان کاری بود که خامنه‌ای ترسیده و ضمن ادعای "نتیجه کوچک و حقیر" بودن توطئه دشمنان، در برابر زنانی که او "چند دختر فریب خورده" نامید، از موضع خمینی عقب نشینی کرده، گفت: "ما که نگفتیم اگر کسی توی خانه خودش و در مقابل نامحرم روسری ش رو برداشت ما او رو تعقیب می‌کنیم. ما او رو تعقیب نمی‌کنیم. توی خانه خودش، کار شخصی می‌کنه..." "این گفته عدول از برنامه آدم سازی خمینی بود که در سال ۱۳۵۷ اعلام کرده بود: "این (اسلام) انسان را جوری می‌کند که در صندوقخانه و پشت در هم همان باشد که در خیابان"

خامنه‌ای در مقدمه سخنرانی خود آسیه، زن فرعون و مریم مقدس را ستوده و گفت: این دو زن الگوی انسان، الگوی مرد و زن هستند. و فاطمه زهرا سرور آنها در بهشت است. با این گفته معلوم کرد که "زن مسلمان" الگوی شهروند مطیع جمهوری اسلامی است و بدون آنکه از رابطه هویت جنسی، نظم اجتماعی و قدرت سیاسی و کنترل دولتی سکسوالیته، بعنوان شیوه اعمال مستقیم قدرت سیاسی سخن بگوید، به زبان عامه فهم حالی کرد، که حجاب حکومتی که در هر لحظه و هر مکان دوآلیسم جنسی را در شکل خالص و ناب به نمایش می‌گذارد، نه موضوعی مختص زنان، بلکه عمومی است.

او گفت: "امروز پرچم استقلال هویتی و فرهنگی زنان در دست زنان ایرانی است. بانوان ما با حفظ حجاب استقلال هویتی و فرهنگی خود را اعلام کرده و به دنیا صادر می‌کنند. دنیا داره سخن جدیدی می‌شنود!". او در این گفته به صراحت بیان می‌کند که حجاب تنها یک سمبل و نماد نیست، بلکه علاوه بر کارکردهای بسیارش در محدوده ایران،

بهترین وسیلهٔ صدور انقلاب اسلامی است، در نمونه‌هایی از حجاب اختیاری که همه می‌شناسند: چادر، عبا و مقنعه در کشورهای خاورمیانه، روسری اسلامی در غرب.

خامنه‌ای در این سخنرانی نه تنها معنی "حجاب / پوشش اختیاری" را روشن کرد، بلکه به آن‌ها که هنوز خیال می‌کنند با گذشتن از خیر آزادی، میتوان پشت شعار به ظاهر مدرن "عدالت جنسیتی" قدمی به برابری نزدیک شده، علیه خشونت خانگی بر زنان بعنوان "فرودستان" جامعه، قوانین جمهوری اسلامی "مستضعفین" را تغییر دهند هشدار داده، گفت: "چه چیزی خشونت است یا نیست نباید از غرب بلکه از فکر اسلامی ما باید فهمیده شود."

**فرزانه راجی**، فعال جنبش زنان و جنبش چپ، فمینیست سوسیالیست ۲۱ فروردین ۱۳۹۷، سایت رادیو زمانه.

نویسنده، زیر تیتراژ "گرایش‌های نظری جنبش زنان ایران از ابتدای دوران سازندگی تا ابتدای دور دوم زمامداری دولت تدبیر و امید"، در لیستی بلند بالا در بیش از سی صفحه که مجموعه‌ای از جنبش فمینیستی آمریکا و فرانسه دههٔ هفتاد تا انواع فمینیسم اسلامی جمهوری اسلامی را در بر می‌گیرد، یک جنبش فمینیستی در ایران معرفی می‌کند که به شبکه‌ای مرموزی از زنان می‌ماند که هیچکس آن را نمی‌شناسد. سه صفحهٔ آخر مقاله به ارزیابی جنبش‌های واقعی دی‌ماه از منظر نویسنده اختصاص داده شده است که به اختصار چنین تعریف می‌شوند. "بسیاری از فرودستان از جمله زنان به ستوه آمده" بودند، زنانی با "حرکتی تابوشکن". در این ارزیابی، چشم انداز مبارزهٔ طبقاتی و جنبش مستقل فمینیستی هر دو در یک جبههٔ متحد کنشگران زن ایرانی از حکومتی تا سوسیالیستی، محو و نابود می‌شود. هنوز همه می‌دانند که چه کسانی مردم را مستضعف خوانده، چه کسانی زن را ضعیفه دیده و می‌دیدند. دختر خیابان انقلاب "فرودست" - ضعیفه به زبان مدرن، نیست.

او که در هیچ دسته‌ای از فمینیست‌های ایران جای نمی‌گرفت، از تعاریف مجرد و تحریف اما مصون نماند، حرکت او با صفت "تابوشکن" تحریف شد. دختر خیابان انقلاب تابو شکسته بود. تابو، حجاب زن مسلمان بود که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در کربلا، نجف و کاظمین و سپس در دشت بدشت توسط قره‌العین، زنی از خانواده‌ای روحانی شکسته شد،- تابو حضور دختران در قهوه خانه‌های تهران بود که در دههٔ چهل توسط تعدادی از دختران دانشجوی شکسته شد. تابوشکن دههٔ پنجاه، خمینی بود که حجاب زن مؤمن و متدین مسلمان را با ارباب و ترور، بر سر هر زن مسلمان و غیرمسلمان، کافر و لامذهب نشانده. آنچه که دختر خیابان انقلاب شکست، دیوار ترس بود؛ تصویر شهر یک دست مردانه بود؛ تصویر مجازی فرودست بودن زن بود. او نیاز به گنجاندن در اینجا و آنجا نداشت. با اینهمه بررسی کننده، "دستهٔ سومی" پیدا کرد، تا او را زیر سقف کنشگران مطالبات مدنی بنشانند: "با اعلام فراخوان تجمع ۸ مارس و گنجاندن خواست پوشش اختیاری برای زنان در مطالباتش عملاً از این حرکت تابو شکن حمایت و تلاش کرد این حرکت را عمق و گسترش بیشتری داده و با سایر مطالبات زنان همراه و همگام سازد."

**منصوره شجاعی**، از بنیانگذاران کمپین یک میلیون امضاء و نمایندهٔ جنبش مدنی زنان ایران در غرب، در برنامه پیرگار، بی بی سی، تحت عنوان "جنبش زنان ایران در چه وضعیتی است؟ سی خرداد ۱۳۹۷.

منصوره شجاعی علیرغم اعلام موضع صریح خامنه‌ای، هنوز حجاب را موضوع مبارزه‌ای مدنی می‌داند. هرچند او با سیاست زدائی مفهوم مدنی موافق نیست، بر لزوم حفظ مرز مدنی و سیاسی تأکید می‌ورزد. اکنون که خامنه‌ای از نو در شیپور جنگ علیه زنان می‌دمد، او هنوز هم باور ندارد که جنگ ادامه سیاست است، نه موضوعی اجتماعی. وقتی که او از ترس بالا رفتن "هزینه"، امتناع از بر زبان راندن کلمه "سیاسی" را واجب می‌داند، خود از میزان خسارات وارد شده بر زنان و میزان تخریب جامعه در جنگ حجاب بی‌خبر نیست و می‌داند که آمار فقر، اعتیاد، فحشا و خودکشی زنان، با بالا رفتن آمار دانشجویان دختر پاس نمی‌شود.

او بررسی نوشین احمدی خراسانی از حرکت دختران خیابان انقلاب را با عبور از مرز نسل‌ها و نه فقط با گوش‌ی هوشمند، بلکه با تغییر جامعه توضیح می‌دهد. نه آن "تغییرات اساسی" که نوشین احمدی خراسانی با جمله "جامعه در سال‌های پیش شخم زده شده بود" تصویر کرده بود. اگر جای خالی فاعل شخم زنی در سال‌های رکود جنبش مدنی در ذهن خواننده با گوش‌ی هوشمند، احمدی نژاد یا حتی روحانی پر می‌شد، جایی برای شک در هوشمندی نویسنده باز می‌شد. منصوره شجاعی با گذاشتن یک فاعل در جمله مجهول، شک را برطرف کرده، با حرکت از این واقعیت انکار ناپذیر که جنبش مدنی ضعیف شده بود، مدعی شد که: "گفتمان‌ش رفته و به گوش این دختران رسیده" بود. او با "کمپین یک میلیون امضاء" پیشینه‌ای مبارزاتی مدنی برای دختران خیابان انقلاب ساخته، می‌گوید: "اتفاقی در جامعه باید می‌افتاد، با حضور آن (کمپین) اتفاق افتاد"، "نسلی که سیاست لباس، پوشش، را تجربه کرده بود، ما نسل‌مون باید تمام می‌شد". سپس به بررسی نسلی هم اندیش خود بازگشته، انفصال قاطع دو نسل را اعلام می‌دارد: "نسل جدید باید بیاید و الویت خودش را به رخ بکشد". منصوره شجاعی و نوشین احمدی خراسانی با عنوان کردن "حجاب" بعنوان موضوع مبارزه مدنی، مشکل سؤال برانگیزی برای کنشگران مدنی نسل خود بوجود آوردند: چرا جای اعتراض علیه حجاب اجباری در لیست اولویت‌های کنشگران مدنی خالی بود؟ پاسخ منصوره شجاعی به زنان کنجکاو، تصویری است در کلام: "تف می‌نداختند". او بدون اشاره‌ای به ممنوع مطلق حکومت اسلامی در زمان فعالیت‌های "مدنی"، جامعه دهه اول بعد از انقلاب را با تصویر آن‌هائی که "تف می‌نداختند" معرفی می‌کند، بدون ذکر اینکه این‌ها چه کسانی بودند و از کدام جبهه حمایت می‌کردند.

این تصویر با مرتکبین نامعلوم، به عکس العمل مردم در مقابل بی‌حجابی مشتبه شده، بجای توجیه جنبش مدنی با حجاب، توجیهی برای حجاب جمهوری اسلامی می‌شود. سؤال در رابطه با همکاری با زنان مسلمان با همین روش پاسخ گرفت: منصوره شجاعی کمپین یک میلیون امضاء را بعنوان "ائتلاف بزرگ با زنان محجبه، زنانی که حجاب را خو دانتخاب کرده بودند"، بدون ذکر هویت و مواضع سیاسی این "زنان محجبه" معرفی کرده، مدعی می‌شود که مطرح نکردن حجاب در مطالبات، حاصل هژمونی گفتمان در جریان یافتن نکات توافق زنان کمپین بود؛ "زمان می‌خواست تا هم این‌ها و هم ما به اولویت طرح حق پوشش برسیم".

در برنامه پراگار این سؤال مطرح نشد که: چه می‌شد اگر بجای کمپینی در ائتلاف با زنان "مسلمان محجبه"

کمپینی در ائتلاف با زنان چپ درست شده و اولویت به خواست میلیون‌ها زن و دختر بدحجاب داده می‌شد؟ آیا این جنبش مدنی می‌شد؟!

منصوره شجاعی برای آینده نیز مشکل را با تحلیل نوشین احمدی خراسانی که وی او را از نظریه پردازان جنبش زنان می‌داند، حل کرده، بعنوان نماینده نسلی که می‌گفت "شاه بره حاضریم چادر سر کنیم"، رفتار اعضا و هواداران سازمان‌های حامی خمینی را به کل نسل زنان زمان انقلاب نسبت می‌دهد.

او که از اولین ستایشگران کتاب حجاب و روشنفکران نوشین احمدی خراسانی است، نیازی نمی‌بیند که راه و بیراهه برود تا هنگام صحبت از حجاب، کلمه پوشش و لباس را مثل یک امر بدیهی، بعنوان کلمات مترادف بکار برده، حجاب را نوعی لباس معرفی کند. او نیز در هماهنگی با بسیاری از نظرات مخالف خود، شعار "پوشش اختیاری" - مطلوب ترین نوع حجاب برای جمهوری اسلامی را پسندیده، حرکت دختران خیابان انقلاب را در کادری "مدنی" قاب می‌کند.

### پیشینه اجتماعی حرکت دختر خیابان انقلاب

غافلگیر شدن عمومی از حرکت دختر خیابان انقلاب، خود دلیلی انکار ناپذیر برای این واقعیت است که او به هیچ دسته و گروه فمینیستی وابسته نبود. او نه شاگرد مدرسه فمینیستی بود و نه پیرو مکتب فمینیست سوسیالیستی. حرکت مستقل دختر انقلاب نیاز به پیشینه سازی نداشت. پیشینه اش چندین دهه زندگی در جمهوری اسلامی است، تجربه ای که فقط مال او نبود:

تا یادش می‌آمد شنیده بود که بیرون از خانه دروغ بگوید. پس معلوم بود ادعای جنبش مدنی و علنی از سوی اشخاصی که زندگی شخصی و عمومی شان ممنوع است و مخفی، یا دروغ است یا از سر ناآگاهی. در روز اول مدرسه کودکی اش ربوده شده، زنی کوچک و بی دفاع بود، با تنی حرام و ممنوع؛ در کلاس‌های درس دبستان، روح و روان ظریف و شکننده اش با نهیب امر به معروف و نهی از منکر، با ترس از گناه اُخت شده بود.

او افسانه خاوه‌ری زنان اونیفرم پوش ایران را هم باور نمی‌کرد، او هر روز از دست خواهران گشت ارشاد فرار کرده بود، برای شرکت اجباری در بالماسکه حکومت اسلامی، انواع اونیفرم اردوگاه‌های دختران دانش آموز، دانشگاهی و زنان اردوگاه کار را روی لباسش به تن کرده بود؛ او می‌دانست که "پوشش زنان" نوعی لباس نیست، پوشش اسم دیگر لباس مردان نیست؛ آن چیزی است که در هر مکان عمومی او را با همکاران مردش، با عزیزترین مردان زندگیش: دوستش، همسرش و پسرش نا برابر می‌کرد.

او مثل هر انسان باوجود، تجربه کرده بود که با هر بار تسلیم چیزی در او تخریب شده، از خودش فاصله می‌گرفت. خطر مجازات شلاق، حبس و اجبار به امضاء تعهد نامه که دیگر فساد و فحشاء نمی‌کند را به جان خریده، بیرون از چهاردیواری این اردوگاه و آن اردوگاه، در وقت هواخوری، دور از چشم خواهران و برادران گشت ارشاد، بدحجاب شده، منفذی باز کرده بود تا بگوید: این منم. حکومت از آن هم برای نمایشی دیگر استفاده کرده بود؛ برای اینکه "من" خود باشد، باید دیوار حجاب را می‌شکست، و شکست.

## تصویر دختر خیابان انقلاب چه می گوید

تصویر زنی قامت برافراشته، برافکنده حجاب، با پرچمی در دست گذشته از دیوار و از خط سرخ، خلقی را به حیرت انداخت: دختر خیابان انقلاب بی خبر آمده، سؤال ها برانگیخت: از کجا آمده بود؟!، چرا آمده بود؟!، هزینہ اش چند؟! سؤال و جواب ها به پایان رسیدند، تصویر دختر خیابان انقلاب ماندگار است و می ماند. نیازمند تحلیل و تفسیر نیست تصویر آزادی، که خود روشنتر از هزار مقاله و سخنرانی سخن می گوید؛ نه از انسانی فرودست، از فردی آزاده می گوید که حرکت منحصر به فردش، نه "فردمحور" با "انگیزه شخصی"، بلکه نمایش باشکوه فردیت و آزادی است با تأثیری دیرپا، با بیان خواستی عمومی و علیه آگاهی جمعی - محصول جمهوری اسلامی مستضعف پرور، که آزادی نمی خواهد، و فردیت را به رسمیت نمی شناسد.

تصویر زنی که از دیوار گذشت، تصویری تاریخی است که در مبارزه زنان در اسفند ۱۳۵۷ علیه حجاب اجباری، در چهل سال مقاومت زنان ایران در مقابل حجاب حکومتی با نمایش بدحجابی، با بیش از یک قرن ونیم مبارزه زنان و مردان آزادیخواه علیه حجاب اجباری سنتی، مذهبی دارای پیشینه می شود. تصویر زنی به پا خاسته بدون مردان در پیشاپیش قیام عمومی مردم در دی ماه، یادآور روز شقه شدن ملت ایران در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به دو پاره نابرابر است، و در عین حال نشانه گذار مرز عبور از دوپارگی به اتحاد و نشانه گذار مرز عبور از دوران سلطه چهل ساله قهری بی مثال علیه آرمان های برابری و آزادی، به آینده ای با آرمان جامعه انسان های آزاد و برابر.